ادلة الشرعية على الرد انتخابات الديموقراطية
و كيفية الاختيار «الخليفة»

ادله شرعی در رد انتخابات بر مبنای دیموکراسی
و چگونگی انتخاب «خلیفه»

تأليف/ أبومصعب الخراساني

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه:

إن الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و صحبه و من والاه.

و بعد:

جهان و مردمان آن بعد از بنیان گذاری اندیشه دیموکراسی و ناسیونالیزم ، سیاسی تر شدند یعنی مردم به امور سیاسی واقف شده و خواستند عملاً هریك در روند سیاسی کشور های خویش دخیل باشند ، در حالیکه قبل از آن سیاست و امور حکومت – دولت منحصر در طبقه خاص – اشراف و شاهان بود ، اما بعداز انتشار دیموکراسی و ناسیونالیزم در غرب ؛ انتخابات (عم ازینکه به منظور تعین رئیس دولت ی اعضای مجلس تشریع «پارلمان») نیز به عنوان یکی از مفاهیم و شاخصه های اصلی حاکمیت مطلق مردم به منظور تعین حکام و رئیس دولت از موضوعات و مباحث عمده و یکی از عناصر مهم در عرصه سیاست و حکومت داری مبدل گردید ، که در رأس آن یونان و روم قدیم قرار داشت ، زیرا یونان و بعداً روم مرکز مباحث و جدال های سیاسی و فلسفی مربوط به حکومت و اصول دولت دارای و فلسفه وجودی دولت – ملت در آن عصر بودند ، تا آنکه رفته رفته این مباحث به نضج و پختگی خویش رسیده و فلاسفه و دانشمندان زیادی را این دو شهر درین عرصه در دامان خویش پروانید.

سپس آنان با ابراز نظر ها و بیان تز ها و نوشته های خویش افکار مردم را نیز متحول گردانیدند تا جائیکه مردم ناچار همه در صدد مشارکت در امور سیاسی شدند ، طوریکه پریکلس در یکی از مرثیه های مشهور خود آن تعداد کسانی را که در روند سیاسی مشارکت ندارند اینگونه وصف میکند : «شهروندی که در امور سیاسی دخالت ندارد شایسته صفت شهروند بی آزار نیست بلکه باید او را شهروند بی خاصیت نامید».

بدین گونه مردم از جهتی تشویق و از جهت دیگر تبیه برای اشتراك در روند سیاسی گردیدند تا آنکه مفهوم حکومت متکی به اقتدار و حاکمیت نهائی جمهور (اکثریت) شهروان معنی پیدا کرد.

اما در نخست نظربه قدرتمندی پادشاهان و فئودال ها و ارباب کلیسا نتوانستند به شکل مستقیم حکومت را بدست بیآورند و یا حاکم مورد نظر خورد را از طریق آرائی عمومی انتخاب نمایند ، بلکه در ابتداء توانستد نمایندگان خویش را در مجالس قانون گذاری و یا تشریع داخل گردانند ، تا با استفاده ازین راهکار توانسته باشند قوانین و احکامی بر طبق میل و اراده خود بسازند و بعداً آنرا بالای مردم نافذ گردانند ، یعنی برای اولین بار در تاریخ جمهور (اکثریت نماینده گان مردم) این صلاحیت را پیدا کردند تا بر طبق میل خویش قانونی بسازند و یا تطبیق احکام و فرامین پادشاه و کلیسا را مشروط بتصویب اکثریت نماینده گان مجلس سازند ، که با این کار بر بالای خویش اسم شارعین یا قانون گذاران را گذاشتند و از امتیازات و صلاحیت های اختصاصی بهره مند گردیدند.

اما در قرن هژده هم میلادی همگام با انقلابات بزرگ در فرانسه ، انگلستان و ایالات متحده امریکا و انتشار عقیده لیبرال دیموکراسی در غرب جنین انتخابات بر مبنای دیموکراسی (انتخابات رؤسای جمهور) بشکل امروزی آن ظهور کرد ، و در قالب های مختلف بر مبینا نظریات فلاسفه غرب مورد بحث و مناقشه قرار گرفت ، طوریکه جان لاك با عقیده لیبرالیزم و احترام به اراده هر فرد و حق اشتراك در روند سیاسی و انتخاب حکام ؛ و منتسکیو با نظریه تفکیك قواء و تقسیم انواع حکومت به حکومت جمهوری: که باید توسط همه مردم انتخاب شوند ، و حکومت شاهی: که باید از مجرای پارلمان و قوانین پارلمان اداره شود ، و حکومت استبدادی: که بدترین حکومت بوده و توسط آرائی مردم انتخاب نشده است؛ و ژان ژاك رسو با نظریه قرار داد اجتماعی میان ملت و حاکم- که بر اساس آن مردم قدرت خویش را برای یك فرد که همانا سلطان یا حاکم است انتقال میدهد و او مطلقاً صلاحت استعمال آنرا دارد؛ و جان استورات میل با نظریهء تمثیل مطلق حاکمیت توسط مردم – یعنی مردم باید خود حاکم را انتخاب کنند و بدون اینکه نماینده گان ایشان اراده آنان را در انتخاب حکام تمثیل کند ، چون به نظر وی اراده امری است که نمیشود توسط شخصی دیگر تمثیل گردد ، و باید همه مردم در ساختن و تصویب قوانین نافذه شرکت داشته باشند.....عقاید و آیدیولوژی لیبرال دیموکراسی را گسترش داده و تقویت نمودند ، که در اواخر همین قرن یعنی بعداز انقلاب فرانسه و انگلستان و امریکا برای اولین بار انتخابات حکام (رؤسای جمهوری) برای مدت 7 سال و 5 سال از طریق آرای عمومی (بدون مشارکت زنان) بشکل مستقیم در فرانسه و امریکا عملاً انجام گردید.

در قرن نزده هم همچنان این روند میان کشور های مختلف اِعمال میگردد تا آنکه در اوائل قرن بیست بعداز اولین جنگ جهانی و بر اندازی حکومت های شاهی مردم غرب آهسته آهسته گرایش بطرف نظام های جمهوری بر پایه دیموکراسی نمودند که در رأس آنان کشور های لاتویا ، روسیه ، آلمان ، ایستوانی ، آیرلند و غیره کشور های قرار داشت.

اما اینجا لازم به تذکر است که بگویم خلافت عثمانی[1] در آن زمان به نفع متحدین[2] داخل جنگ جهانی اول گردید که با پیروزی متفقین[3] و بر طبق موافقتنامه سِری سایکس بیکو در 1334هـ-1916م خلافت عثمان را میان خویش تقسیم کردند ، طوریکه جنوب عراق برای بریتانیا و ساحل سوریا شمالی و لبنان برای فرانسه ، شمال عراق و شرق اردن برای بریتانیا و الجزایر و سوریا مرکزی برای فرانسه و باسفورس و دردنیل برای روسیه باقی ماند و در همین زمان در سال 1326هـ -1917 م بر مبنای قرارداد بلفور فلسطین نیز برای یهودیان وعده داده شد، و از طرف دیگر حمیت و ناسیونالیزم عرب را بطغیان در آوردند و برای آنان حکومات مستقل عربی را وعده دادند و در ترکیه نیز جنرال استخبارات انگلیس (امسترانگ) توانست شخصیت سیکولار و گمراه مصطفی کمال اتاترك را که در آنوقت بحیث قائد لشکر عثمانی ها بود مناسب تشخص داده و وی را برای نابودی و تخریب نظام اسلامی

---

[1] . هرچند از منهج خلفای راشدین خیلی بدور بود ، اما توانسته بود کشور های اسلامی را از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال زمین را تحت یك لواء جمع نماید و اگر حفظ و ابقاء میشد اصلاح آن امکان داشت، و بهتر از آن بود به کشور های متعدد سیکولار تقسیم گردد، ولی «قدر الله و ما شاء فعل».

[2] . آلمان ، امپراطوری اتریش – مجارستان ، بلغارستان ، ترکیه عثمانی.

[3] . امریکا ، انگلستان ، فرانسه ، ایتالیا ، جاپان.

برگزیند که بعداً همانطور نیز شد ، که این شخص گمراه و سیکولار حدود مرزی ترکیه فعلی را پذیرفت و در سال (1924م) رسماً مرکز خلافت عثمانی را به عنوان جمهوری ترکیه سیکولار اعلان کرد.

که این وضعیت تا پایان جنگ دوم جهانی یا عصر استعمار کهن ادامه پیدا کرد و بعداز جنگ دوم جهانی بلکه با انهدام خلاف عثمانی ، ملت اسلام بلکه تمام جهان در محدوده های جغرافیائی مختلفی حرکت به سوی جاهلیت غرب و گرایش به جاهلیت نوین بنام کمونیزیم و بعداً دیموکراسی و جمهوری و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی پیدا کردند.

و از اصول حکومت و دولت داری ، قضاء ، و شوری اسلامی هر چند غائب نیز بود ، بکلی دور شدند.

افغانستان نیز در همین قافله از جمله کشور های بود که بعداز جنگ دوم جهانی در سال 1352هـ ش – 1973 م نظام جمهوریت را برای اولین بار تجربه کرد.

هرچند دیری نگذشت که با انقلابات و کودتا های نظامی از طرفداران رژیم کمونیستی بر مبنای تك حزبی که از طریق کمیته مرکزی حزب رئیس جمهور انتخاب میشد مواجه گردیدند، اما این آئدیولوژی نیز دیری دوام نکرد که با مقاومت سرد و گرم مسلمانان در گوشه های مختلف جهان مواجه گردید ، که سخت ترین آن در افغانستان بود که در نهایت با پیروزی مجاهدین و شکست آئدیولوژی کمونیزم در عرصه بین المللی منجز گردید.

مجاهدین نیز نظر به بی تجربه گی و بعضاً حرص و قدرت طلبی که در فطرت بعضی ازیشان موجود بود نتوانستند ثمره جهاد و آرمان شهداء را (که همانا اقامه دولت اسلامی بر مبنای احکام شریعت بود) حفظ کنند ، و متأسفانه همه ئی آن آزمانها را برباد دادند.

اما تعداد دیگر مجاهدین صادق[4] به اسلام و جهاد دوباره به پاخاستند ، و فتنه قتل و کشتار بناحق مسلمانان را از میان برداشتند و بنیان امارت اسلامی افغانستان (اساس خلافت اسلامی) را گذاشتند ، که با وجود کمی ها و کاستی ها و اشتباهات ناشی از بی تجربی گی و کم علمی و یا فراموشی توانستند یك حکومت اسلامی را بر مبنای اصل تعین امیر توسط شوری علماء (اهل حل و عقد) و حکم بما انزل الله و اصول توحید تشکیل و تا پنج سال (1996م-2001م ، 1375هـ-1380هـ) بخوبی و بشکل شرعی آن ادامه دهند.

اما بار دیگر طاغوت عصر غرب به رهبری ایالات متحده امریکا بر اساس اصل قرآنی دشمنی خویش را با مسلمان و دین شان یك بار دیگر آشکار ساخته و در سال 2001م بر مبنای تصمیم از قبل اتخاذ شده[5] بر بالای دولت اسلامی وحشیانه تجاوز نمودند که بعون و نصرت الله بعداز 12 سال جنگ شکست خورده و فراری و متواری گشته اند ، اما با رفتن خویش یکجا خواستن تا میراث جاهلیت خویش را درینجا برجا گذارند و دیموکراسی و

---

4 . چون استاد مولوی خالص رحمه الله ، و امیر المؤمنین ملا محمد عمر مجاهد (حفظه الله ونصره) ، ملا ربانی ، ملا داد الله ....اسد الاسلام شیخ اسامه ابن لادن رحمهم الله ، حکیم الامة شیخ ایمن الظوهری ....و سایر همسنگران شان.

5 . بر اساس اسناد مؤثق تصمیم حمله و اشغال افغانستان از هنگام ظهور دولت اسلامی در افغانستان بلکه از زمان پیروی مجاهدین در برابر آئدیولوژی کمونیزم گرفته شده بود اما تا بعداز حملات 9/11 به تعویق انداخته شده بود.

جمهوری (کفری و شرکی) را درین سرزمین شهداء همچنان نهادینه گردانند ، و مسلمانان این سرزمین را از دین ایشان باز دارند همانطوریکه در عراق اسلامی چنین خواستند کنند و از همین جهت نیز در همه کشور های اسلامی جنگ و قتال میکنند، طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا**}.

ترجمه: و (کفار و مشرکین) پیوسته با شما خواهند جنگید تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین تا باز گردانند.

و خوشبختانه در نظر خواهی که در اگوست سال 2013 از طرف روزنامه واشنگتن پوست (Washington post) صورت گرفته بود نشان میدهد که مردم افغانستان 99 فیصد خواستار نظام اسلامی و تطبیق شریعت اسلامی هستند، که یکبار دیگر برای همه جهانیان نشان دادند که هر آرزوی باطل ، و جاهلی که در قبال افغانستان دارند همه خیال است و محال.

فصل اول
رد بر انتخابات جمهوری بر مبنای نظام دیموکراسی

مبحث اول: دلائل رد و غیر شرعی بودن انتخابات.

در مورد غیر شرعی بودن انتخابات در اسلام گذشته از رد بر اندیشه دیموکراسی و نظام جمهوری که کتب زیادی در رد و تبیان مفاسد آن[6] توسط علماء تحریر شده است ، باید به موارد ذیل اشاره نمایم:

اولاً: **انتخابات تحاکم (به داوری خواندن) ملت است:** یعنی مردم هرکسی را با هر وصفی که داشته باشد حق دارند به امارت و ریاست انتخاب نمایند، بناً در انتخابات معیار و ملاك رضایت و خواست مردم است نه رضایت الله و معیار شرعی ، در حالیکه استرضاع ملت — در برابر استرضاع الله قرار میگیرد و این خود شرك است ، زیرا پذیرش آنچه از جانب الله میباشد مشروط و مؤکول به هیچ چیزی بوده نمی تواند — نه اراده ملت و نه خواست کسی دیگر بلکه مفهوم تسلیمی و اسلام آوردن شخص پذیرش احکام و اصول دین بدون رأی در مورد قبولی و یا عدم قبولی آن میباشد.

بدلیل حاکمیت خاص به الله تعلق داشته و ملت و مردم باید در برابر خواست و اراده الله تسلیم و مطیع باشد نه اینکه شریك در امر الله قرار داده شوند، در حالیکه در انتخابات دیموکراسی حاکمیت مطلقاً به افراد ملت تعلق دارد و فیصله کننده نهائی ملت قرار داده میشود ، عم ازینکه رئیس دولت را را انتخاب کننده و یا اینکه از طریق نمایندگان خویش به خواست خود تشریع و قانون سازی کنند- و در اسلام چنین اراده مطلق برای افراد و هیچ کسی شناخته نشده است و جواز ندارد.

طوریکه الله متعال میفرماید: **{وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا}**.

ترجمه: و (الله) در فرماندهی و قضاوت خود کسی را شریك نمیسازد.

و قسیمکه یاد آور شدیم در نظام های جمهوری معیار برای انتخاب شدن شخصی به ریاست اراده ملت است ، و اراده ملت همانا خواست هر فرد آن ملت میباشد ، اما در اسلام برای فرد و ملت آزادی مطلق شناخته نشده است بلکه آزادی ایشان تا جائی اعتبار دارد که در برابر اراده شارع (الله متعال) قرار نگرفته باشد و از حدود خویش فرا نرفته باشد — و انتخاب امیر و حاکم شرعی از حدود صلاحیت های ملت (جمیع افراد جامعه)

---

[6] . دیموکراسی به عنوان یك دین مستقل پذیرش آن کفر بوده و پذیرفتن آن به معنی پذیرفتن دینی به غیر از دین اسلام میباشد- برای توضیحات بیشتر الدیموقراطیة دین/ از شیخ ابو محمد المقدسی ، و الدیموقراطیة و تعددیة الحزبیة / از شیخ ابو بصیر الطرطوسی ، و خمسون مفسدة جلیة من مفاسد الدیموقراطیة / از شیخ عبدالمجید الریمی.

خارج بوده و حق ندارند امیر و یا خلیفه شرعی را به طبق امیال خویش انتخاب نمایند، بلکه این امر خاص به الله تعلق داشته و معیار ها و شرایط لازمه برای امیر را الله متعال تعین نموده است وباید برای تحقق این امر مهم به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و هدایت خلفای راشدین مراجعه گردد.

طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا**}.

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی ، در کاری که الله و رسول اش داوری کرده باشد (و آن امر را مقرر نموده باشد) اختیار از خود ندارند، (و اراده ایشان باید تابع اراده الله و رسول او باشد) و هرکس هم از دستور الله و رسول اش سرپیچی کند ، گرفتار گمراه و ضلالت آشکار میگردد.

و میفرماید: {**فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**}.

ترجمه: اما نه ! و به رب تو سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گیری های خود به داوری و قضاوت نطلبند و سپس تنگی ای در دل های خویش نسبت به این قضاوت نداشته و کاملاً تسلیم (حکم و فیصله تو) باشند.

و میفرماید: {**وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ**}.

ترجمه: و در هرچیز و امری اختلاف داشتند پس حکم آن به الله واگذار میگردد (یعنی بر مبنای قرآن و سنت).

درین آیت الله متعال به نفس مقدس خویش سوگند یاد نموده است که تا زمانیکه مسلمانان در همه امور متنازع فیه دین خویش اعم از اصول و فروع رسول الله صلی الله علیه وسلم را (در زمان حیاتش و بعد از آن سنت او و را) به قضاوت نطلبند ، و در عوض برای قضاوت و فیصله به سوی جرگه ها و پارلمان ها و اراده ملت (ریفرندم) بروند ، و هر فیصله که آنان انجام داد به عنوان اصل آنرا بپذیرند هر چند در مخالفت با قرآن و سنت قرار داشته باشد ، یقینناً در کفر واقع شده اند ، و هرگز مؤمن بوده نمی توانند .

و از جهت دیگر تحاکم (طلب قضاوت) در اسلام به معنی عبادت میباشد ، و تنها حق از الله متعال است که در جمیع شؤن به تحاکم طلبیده شود ، زیرا عبادت خاص او است ، هرچند در امور و مسائل کوچك باشد و یا بزرگ و مهم ، و برعکس آن عبادت مخلوق است.

همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا**}.

ترجمه: آيا تعجّب نمي كني از كساني كه مي‌گويند كه آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند (ولي با وجود تصديق كتابهاي آسماني ، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند ؟ !) . و حال آن كه بديشان فرمان داده شده است كه (به الله ايمان داشته و) به طاغوت ايمان نداشته باشند . و شيطان مي‌خواهد كه ايشان را بسي گمراه (و از راه حق و حقيقت بدور) كند .

و میفرماید : {**إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**}.

ترجمه: فرمانروائي (و قضاوت) از آن الله است و بس . (این ، او است که بر کائنات حکومت مي کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع مي‌نماید) . الله دستور داده است که جز او را عبادت نکنید . این است دین راست و ثابتي (که ادلّه و براهین عقلي و نقلي بر صدق آن رهبرند) ولي بیشتر مردم نمي‌دانند (که حق این است و جز این پوچ و ناروا است) .

سید قطب رحمه الله در تفسیرش في ضلال القرآن (4/1990) میگوید : حاکمیت و حکومت جز برای الله تعالی برای احدی نیست ، و حاکمیت به حکم الوهیت اش به او منحصر است ، زیرا حاکمیت و حکومت از خصائص الوهیت میباشد ، پس هرکسیکه درین حق دعوی و نزاع کند خود را اولی و مقدم بر خصائص الوهیت دانسته است ، و برابر است که ادعای این حق را فردی انجام بدهد یا طبقه ای ، و یا حزبی و یا گروهی و یا ملتی و یا جمیع مردمان به شکل اجتماع منطقه ای و یا جهانی[7] ، و دعوی و نزاع در اخص خصائص الوهیت کفر بوده و کفر صریح میباشد.

ثانیاً : **انتخابات بر مبنای اصل اکثریت گذاشته شده است:** هرچند این اکثریت بر کفر و ضلالت و حکم بغیر ما انزل الله فیصله کند ، پس برین اساس حق ، راست و درست چیزی است که اکثریت آنرا پذیرفته باشد ، و ملزماً باید از طرف هرشخص رعایت گردد، و اگر شخص کافر و لائیك نیز به ریاست انتخاب گردد چون اکثریت آنرا انتخاب نموده است باید از وی اطاعت گردد ، و اگر مرتکب کفر و شرك گردد خروج علیه وی جواز ندارد زیرا بر مبنای اکثریت برگزیده شده است.

و این یك اصل باطل از مبدأ و اساس خویش میباشد زیرا در اسلام اعتبار چیزی دارد که موافق با حق (قرآن و سنت) باشد نه آنچه که اکثریت برآن اجماع کرده باشند ، و برعکس باطل همیشه باطل میباشد هرچند همه اهل زمین و یا قاطبه مردم آنرا حق بدانند.

و اکثریت اصلی است مذموم و بر ضلالت و کفر – همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**}.

ترجمه: و اکثر آنان که مدّعي ایمان به الله هستند ، مشرك مي‌باشند .

و میفرماید: {**وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ**}.

---

[7] . طوریکه سازمان ملل متحد بلکه تنها شورای امنیت سازمان ملل که منحصر به پنج قدرت مشرك جهانی است چنین انجام میدهد، و بالای سرنوشت کشور ها تصمیم میگیرند، و برای آنان حد و مرز و قانون قابل تطبیق تعین میکنند.

ترجمه: اگر از بیشتر مردم پیروي کني ، تو را از راه الله دور مي‌سازند . چرا که آنان جز از ظنّ و گمان پیروي نمي کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمي گويند .

مدلول این آیات آنست که اطاعت و پیروی از اکثریت ضلالت و گمراهی بوده زیرا اکثریت مردم به الله ایمان نمی آورند، یا کافر آشکار هستند و یا منافقین میباشند.

و از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «**ما صُدق نبي من الأنبياء ما صدقت ، إن من الأنبياء من لم يصدقه من أمته إلا رجل واحد**».-مسلم.

ترجمه: هیچ نبی از انبیاء آنقدر تصدیق نشده اند (امت بیشتر ندارند) به اندازه که من تصدیق شده ام ، و از میان انبیاء کسانی هستند که بجز یك فرد هیچ کسی دیگر نبوت وی را تصدیق نکرده است.

پس اگر اکثریت دائماً بر حق استوار باشد موقف این انبیاء در کجا است؟ در حالیکه تنها با او یك شخص میباشد ، و همینطور اگر دیموکراسی واکثریب بر حق باشد ، پس قوم لوط در برابر لوط علیه السلام در حق قرار داشتند ، و فرعون در برابر موسی اکثریت بود ، و نمرود در مقابل ابراهیم ، و قریش در برابر محمد صلی الله علیه وسلم در اکثریت قرار داشتند ، اما به هیچ یك ازین اکثریت شّرعاً اعتبار داده نشده است.

اما هرگاه به حدیث جماعت استدلال گردد اینکه جماعت بر حق است و نصرت الله با جماعت میباشد، در جواب باید بگویم جماعت یعنی بودن با حق هر چند در اقلیت باشد ، همانطوریکه از ابن مسعود روایت شده است که میگوید: «**فقال عمرو بن ميمون لابن مسعود: و كيف لنا بالجماعة؟ قال: يا عمرو بن ميمون ، إن جمهور الجماعة هي التي تفارق الجماعة ، انما الجماعة ما وافق طاعة الله و إن كنت وحدك**[8]».

ترجمه: عمر بن میمون از ابن مسعود پرسید : و چگونه جماعت بر ما لازم است (تا با آن باشیم) ؟ گفت: ای عمرو بن میمون : اکثریت و جمهور مردمان کسانی هستند که از جماعت دور و جدا میباشند ، و جماعت آنست که موافق با اطاعت الله (و رسول او صلی الله علیه وسلم) باشد ، هرچند تنها هم باشی.

و ابن جریر طبری در تفسیرش میگوید : ***الجماعة هو ان تكون مع الحق ولو كنت وحدة***.

یعنی: جماعت آنست که با حق باشی هرچند تنها نیز بوده باشی.

و نعیم بن حماد میگوید: ***اذا فسدت الجماعة فعليك بما كانت عليه الجماعة قبل أن تفسد ، و إن كنت وحدك ، فإنك أنت الجماعة حينئذ***- *ذكره البيهقي وغيره*[9].

ترجمه: هنگامیکه جماعت فاسد شد پس بر تو است که برآنچه جماعت قبل از فسادش بود باشی ، هر چند تنها نیز بوده باشی ، زیرا در آن حالت تو خود جماعت هستی.

اما حدیث سواد اعظم (سیاهی بزرگ)[10]، که روایت ابن ماجه و غیره کتب حدیث نیز است ، یعنی از نبی صلی الله علیه وسلم نقل شده است که میفرماید:«**أتبعوا السواد الأعظم فإنه من شذ شذ**[11] **في النار**[12]».

---

[8] . شرح اصول اعتقاد اهل سنة و الجماعة : جزء1 ص 122. حدیث : 160.

[9] . إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان ، باب العاشر- ص 91.

ترجمه: از سیاهی بزرگ (اکثریت) پیروی کنید زیرا آن جدا شده گان و غیر از اهل آتش جهنم هستند.

این حدیث جداً ضعیف است و تنها از یك طریق أبوخلف الأعمی (که حازم بن عطاء است) روایت شده است و به اتفاق محدثین وی ضعیف میباشد و شیخ آلباني وی را جداً ضعیف گفته است، و سائر احادیث که در آن از سواد اعظم ذکر شده است نیز ضعیف میباشند[13].

و از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «**الإسلام بداء غریباً**[14] **و سیعود کما بداء فطوبی للغرباء ، قالوا یا رسول الله و ما الغرباء ؟ قال : الذین یصلحون عند فساد الناس**[15] ، **و فی الروایة : طوبی للغرباء أناس صالحون في أناس سوء کثیر من یعصیهم أکثر ممن یطیعهم**[16]».

ترجمه: اسلام غریب آغاز شده است و دوباره به همانگونه ای غربت بر میگردد ، پس خوشا بحال غرباء، گفتند یا رسول الله این غرباء چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی اند که هنگامیکه همه مردم به فساد گرفتار شدند نیك انجام میدهند (و به قرآن و سنت عمل میکنند)، و در روایت دیگر آمده است – مردمان صالح کمی در برابر مردمان بد زیاد هستند ، و کسانیکه ازیشان سرکشی و عصیان میکنند بیشتر از آنانی هستند که ازیشان اطاعت مینمایند.

و اینکه عصر حاضر چه زمانی میباشد برای همه آشکار است ، قرآن و سنت غایب گردیده و جایش را بدعت و احداث گرفته است ، و بقول ابن عباس رضی الله عنه زمانی است که مردم سنت را بدعت مینامند و با آن دشمنی میکنند و بدعت را سنت گفته و از آن پیروی میکنند ، و از جانب دیگر فساد همه شهر های مسلمانان را فراگرفته و حکومات طاغوتی همه دین و شریعت و اطاعت از الله و رسول او را ترك گفته و به اطاعت و تقلید از مشرکین پرداخته اند، مردمان که به حق و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و منهج صحابه رضی الله عنهم قرار

---

[10] . مراد از آن اکثریت است ، یعنی آنچه اکثریت برآن قرار دارند.

[11] . شذاذ الناس: الذین یکونون في القوم و لیسوا من قبائلهم و لا منازلهم/ مجمل اللغة لابن فارس.

[12] . ضعیف سنن ابن ماجه ، من طریق انس بن مالك:3950.

[13] . مانند؛ روایت 18450 ، 19351، مسند أحمد ، و روایت 68 السنة ابن أبي عاصم از قطن بن عبدالله و محمد بن مهران است روایت میکند: «افترقت بنو أسرائیل علی إحی و سبعین فرقة أول قال:«**أثنتین و سبعین فرقة و تزید هذه الأمة فرقة واحدة کلها في النار إلا السواد الاعظم**». که قطن بن عبدالله ضعیف و در و این حدیث در روایت ابن أبي حاتم 3/2/137 از طریق محمد بن مهران بوده و وی مجهول الحال است.

[14] . غریب : کسی که اهل و فامیل و خانواده خویش را ترك گفته باشد و یا غایب یا ناپدید شده باشد ، و همچنین غریب بی کسی گفته میشود که در جلا وطنی (دور از وطن و سرزمین خویش قرار داشته باشد) ، همین طور غربا مهاجرین فی سبیل الله را میگویند، و مراد از این حدیث قلت مسلمان و در آغاز اسلام و همینطور در اخر آن میباشد ، و نیز به مفهوم نا آشنا بودن احکام اسلام دلالت دارد.– النهایة لابن اثیر.

[15] . السلسلة الصحیحة: 1273، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة:175.

[16] . صحیح الجامع: 3921.

دارند به گونه های مختلف و بنام های گونانگوی توهین شده و دین و عقیده شان مورد تعرض و طعن قرار میگیرد و از حق بودن آنان صریحاً انکام میکنند ، و رسانه ها را نیز بعنوان برنده ترین اسلحه خویش قرار داده اند[17].

طوریکه از ابی هریره روایت است که میگوید: « **تراءى الناس الهلال ذات ليلة قالوا : ما أحسنه ، ما ابينه ! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : كيف أنتم إذا كنتم من دينكم في مثل القمر ليلة البدر لا يبصر منكم إلا البصير**[18]».

ترجمه: مردم شبی مهتاب را دیدند و گفتند: چه زیبا و روشن است ، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: چگونه خواهد بود آنزمانیکه شما بر دین خویش استوار به مانند مهتاب بدر (شب چهارده) قرار داشته باشید ، و هیچ کسی شما را نبیند بجز (تعداد اندکی) از اهل بصیرت.

یعنی: باوجود آنکه شما بر حق و منهج صحیح و ثابت قرار میداشته باشید ، بازهم مردم نمی خواهند بر حق بودن شما را ببینند و بپذیرند بلکه دانسته از آن انکار و عناد میکنند.

و سفیان بن عینه برای ابن مبارك گفت: ***اذا رأيت الناس قد اختلفوا ، فعليك بالمجاهدين ، و أهل الثغور ، فإن الله تعالى يقول: {لنهدينهم}***.

ترجمه: زمانیکه دیدی مردمان با هم در (امور دین) اختلاف دارند ، پس بر توست (منهج و هدایت) مجاهدین که در خطوط مقدم جهاد با کفار قرار دارند ؛ زیرا الله متعال وعده داده است که آنان را هدایت میکند.

و همینطور حدیث صحیح دیگر نیز مصداق این قول میباشد که مجاهدین بر حق هستند و آنان طائفه و مجتمع کوچك و مردمان اندکی هستند: طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة ، قال: فينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم: تعال صل لنا فيقول لا إن بعضكم على بعض أمراء تكرمه الله هذه الأمة**[19]».

ترجمه: همواره گروهی از امت من بر حق بوده و در راه الله به جهاد و قتال میپردازند تا آنکه قیامت برپا شود ، و گفت: و عیسی بن مریم در میان آنان فرد میآید ، امیر ایشان میگوید: بیا و برای ما نماز گذار ، عیسی علیه السلام میگوید: نه بعضی شما بر بعضی دیگر امیران هستید و الله این امت را اکرام نموده است.

و میفرماید: «**لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله و هو ظاهرون على الناس**»[20].

---

[17]. از نبی صلی الله علیه وسلم نقل است که میگوید:«**إنها ستكون فتنة ... اللسان فيها أشد من وقع السيف**».(ضعيف أبي داود و الترمذي).
ترجمه: فتنه های بعداز من برپا خواهد شد که زبان درآن شدید تر و قوی تر از شمشیر عمل کند؛ – هرچند این حدیث غیر قابل استناد است اما امروز مطابق واقع حال عصر ما میباشد.

[18]. شرح اصول عقيدة اهل السنة و الجماعة: جزء1 ص 127 ، حديث رقم:175.

[19]. رواه مسلم ، صحيح مشكاة :5507.

[20]. رواه مسلم ، و احمد.

ترجمه: همواره گروهی از امت من برحق و امر الله استوار بوده و هیچ کسی از مخالفین شان برای آنان ضرر رسانیده نمی تواند تا آنکه قیامت برپا شود و ایشان همچنان استوار و متمسك بر حق و امر الله میباشند.

و در جائی دیگر میفرماید : «**إن بنی اسرائیل افترق علی إحدی و سبعین فرقة و إن أمتی ستفترق علی اثنین و سبعین فرقة کلها في النار إلا واحدة و هي الجماعة و في الرواية– ما أنا عليه و اصحابي**[21]».

ترجمه: همانا بنی اسرائیل به هفتاد و یك فرقه تقسیم شدند و امت من نیز به هفتاد و دو فرقه تقسیم میشود ، که همه ایشان به جهنم خواهد رفت بجز یك گروه و طائفه — و آنهم جماعت است– و در روایت دیگر آمده است و آن منهج و راهی است که من و اصحابم بر آن قرار دارد.

پس همانگونه که دیدیم بعضی از احادیث بعضی دیگر خویش را تصدیق میکند ، واین احادیث مجموعاً دلالت بر حق بودن طائفه کوچك که همانا جماعت و منهج صحیح (قرآن و سنت) است دارد، و جماعت را طوریکه قبلاً گفتم بودن با حق است هرچند شخص تنها هم باشد، و از متن لفظ حدیث 72 فرقه نیز واضح میشود که نبی صلی الله علیه وسلم در یك روایت جماعت را حق و راه نجات و منهج هدایت گفته است ، و در روایت دیگر گفته است : بر آنچه که من و صحابه من قرار دارد ، و حق بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز از امور بدهی است.

بناً اکثریت یك اصل و معیار ناپسند و نادرست و مذوم و غالبا باطل میباشد و از جانب دیگر حق را در اکثریت جستجو کردن و معیار قرار دادن ضلالت و گمراهی و اتباع غیر منهج رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه است ، و همچنان راه حق بر اساس معیار قرآن و سنت شناخته میشود نه اکثریت که قبلاً نیز به آن اشاره داشتیم ، و به همین ترتیب 72 گروه و فرقه نیز اکثریتی هستند که خود را مسلمان و مؤمن میدانند اما همه بر ضلالت هستند، و در برابر شان اقلیتی 1/72 قرار دارد اما این اقلیت چه کسانی هستند ؟ آنانکه بر حق هستند– ***ما أنا عليه و اصحابي***– آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه بران قرار دارند.

و همچنان این نیز واضح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و هیچ نبی دیگری بر اساس اصل دیموکراسی و انتخابات و نظام جمهوری (اکثریتی) قرار نداشتند، بلکه برعکس در مسیر تاریخ شاهد آن بوده ایم که بین حق و باطل شمشیر فیصله کرده است نه اینکه حق در ترازوی انتخاب ملت گذاشته شده باشد و اکثریت اولی و مقدم شناخته شود.

[21]. صحیح الجامع: 2042-907.

ثالثا: **در انتخابات (مستقیم باشد یا غیر مستقیم) برای انتخاب کننده و انتخاب شونده هیچ معیار شرعی وجود ندارد:**

چون انتخابات بر اساس اصل دیموکراسی بر گزار میشود و با در نظرداشت بررسی تطبیقی و مقایسه ای در کشور های اسلامی هیچ معیار شرعی برای انتخاب کننده و انتخاب شونده وجود ندارد، طوریکه هر شخص کافر و بی دین ، معاند و دشمن الله و رسول اعم از زن و مرد خود را میتواند کاندید این پُست نماید ، و اگر اکثریت را با خود داشته باشد رئیس وامیر شهر و کشور میگردد ، در حالیکه این معیار غیر معیار قرآن و سنت میباشد طوریکه الله متعال برای ابراهیم علیه السلام گفت: {**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**}.

ترجمه: و آن گاه را که رب اش ابراهیم را با سخناني (مشتمل بر اوامر و نواهي و تکاليف و وظائف ، و از راههاي مختلف و با وسائل گوناگون) بيازمود و او آنها را به تمام و کمال و به بهترين وجه انجام داد . و گفت : من تو را پيشواي مردم خواهم کرد . (ابراهيم) گفت : آيا از اهل و اولاده ای من (نيز کساني را پيشوا و رهبر خواهی کرد ؟ الله) گفت: (درخواست تو را پذيرفتم ، ولي) پيمان من به ستمکاران نمي‌رسد (بلکه تنها فرزندان نيکوکار تو را در بر مي‌گيرد) .

و میفرماید: {**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ**}.

ترجمه: الله به کساني از شما که ايمان آورده‌اند و کارهاي شايسته انجام داده‌اند ، وعده مي‌دهد که آنان را قطعاً جايگزين (پيشينيان ، و وارث فرماندهي و حکومت ايشان) در زمين خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان ، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پيشينيان (عادل و مؤمن ملّتهاي گذشته) را جايگزين (طاغيان و ياغيان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاريخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشيده است) . همچنين دين ايشان را برايشان استوار خواهد ساخت.

و میفرماید: {**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**}.

ترجمه: مردان بر زنان سرپرستند ، بدان خاطر که الله (براي نظام اجتماع ، مردان را بر زنان در برخي از صفات برتريهائي بخشيده است و) بعضي را بر بعضي فضيلت داده است.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لن يفلح قوم و لواء أمرهم امراة**»[22].

ترجمه: هیچ قوم (ملتی) رستگار نمیشوند که امیر و رهبر آنان زنی باشد.

و همچنان از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که در مورد نقصان دین و عقل زنان میفرماید: «**ما رايت من ناقصات عقل و دين أذهب للب الرجل الحازم من إحداكن ، قلن: و ما نقصان ديننا و عقلنا يا رسول الله**

[22] . البخاری.

؟ **قال : أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ قلن: بلی قال: فذلك من نقصان عقلها ، اليس إذا حاضت لم تصل و لم تصم ؟ قلن : بلی قال: فذلك نقصان دينها»**[23].

ترجمه: من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده ام که مرد عاقل را زودتر از شما ، فریب بدهد ، زنان گفتند: یا رسول الله نقصان دین و عقل ما در چه است؟ گفت: آیا شهادت زن نصف شهادت یك مرد نیست ؟ گفتند بلی ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: پس همین نقصان عقل شان است ، و گفت: آیا چنان نیست هنگامیکه زن حائض میشود نه نماز میگزارد و نه روزه میگیرد، گفتند بلی (همینطور است) ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: پس این نقصان دین ایشان است.

بناً زمانیکه دین و عقل شخص ناقص باشد چگونه میتواند ملت و کشوری و یا دین اسلام را رهبری کند در حالیکه رهبری ملت اسلام از بزرگترین و مهمترین امور دین و حساس ترین آنها است.

و از طرف دیگر برای رأی دهنده گان هیچ گونه معیاری تعین نگردیده است خاصتاً درین زمانیکه امانت ضایع میگردد و صداقت از امت ازبین رفته و دروغ و فتنه ها گسترش یافته است، و عصبیت جاهلیت دوباره زنده شده است، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**أول ما تفقدون من دينكم الأمانة ، و آخره الصلاة**». ترجمه: اولین چیزی که ازین دیتان از میان میرود امانت و آخرین آن نماز ؛ پس طوریکه میبنیم در چنین انتخابات اکثراً به معیار های قومی و سمتی و زبانی و مذهبی و یا منافع شخصی و حزبی اعتبار داده میشود بدون آنکه درك از شایستگی و توانائی شخص برای تولی این منصب داشته باشند.

رابعاً: **رأی (votes) در انتخابات معادل به شهادت دادن است**: یعنی در انتخابات عمومی مستقیم یا غیر مستقیم ، به مفهوم امروزی آن رأی دهنده شهادت میدهد که فلان شخص یا علان کس مستحق و مستوجب امارت و ریاست میباشد و کسی است که توانائی مدیریت کشور و امت را داشته و جمیع شروط امیر و حاکم در او جمع میباشد.

در حالیکه در شریعت اسلام از یك جهت شهادت یك مرد و زن مسلمان با شهادت یك فرد کافر و مشرك و یا مسلمان فاسق مساوی نیست ، زیرا صدق و عدالت شخص در اسلام و ایمان اش است و اگر مسلمان نباشد صدق و عدالت از وی ساقط میگردد، و از جهت دیگر شهادت یك مرد مسلمان با زن مسلمان برابر نمی باشد.

طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ**}.

ترجمه: و بر آنان از میان خویش دو (مرد) عادل را گواه گیرد.

---

[23]. البخاری: 304.

مفهوم برعکس این آیت آنست که در میان شما کسانی هم وجود دارند که مسلمان و مؤمن میباشند اما صاحبان عدالت و صدق نیستند ، و همینطور مراد از لفظ «**منکم**» مسلمان و مؤمن بودن شخص میباشد ، و غیر آن به مفهوم کافر است ، بناً آنان را بشهادت نطلبید زیرا شهادت از آنها ساقط میباشد.

و میفرماید: {**أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ**}.

ترجمه: آیا کسیکه مؤمن بوده است ، همچون کسی است که فاسق بوده است ؟! (نه هرگز! این دو) برابر نیستند.

و میفرماید: {**أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ**}.

ترجمه: آیا مسلمانان را با مجرمین (گناهکاران) یکسان میشماریم؟! شما را چه شده است چگونه قضاوت میکنید؟؟! یا اینکه شما را کتابی (از جانب الله است) که از روی آن میخوانید (و بر اساس آن حکم و قضاوت میکنید ؟؟!) ، و در آن چیزی است که شما را در آنچه میگزیند (و بر مبنای آن قضاوت میکنید) اختیار داده است.

و الله متعال در مقایسه مؤمنین با مشرکین میگوید: {**مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**}.

ترجمه: حال این دوگروه همانند حال کور و کر ، با بینا و شنوا است ، آیا این دو گروه مساوی هستند؟! آیا هیچ پندپذیر نمیگردید.

و میفرماید:{**قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**}.

ترجمه: (برای مردم) بگو: ناپاك و پاك با هم مساوی نیستند، هرچند کثرت و زیادی ناپاك شما را به شگفت اندازد ، پس ای خردمندان خویشتن را از (غضب و عذاب) الله برحذر دارید تا آنکه رستگار شوید.

و میفرماید:{**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**}.

ترجمه: بگو: آیا کسانیکه میدانند با کسانیکه هیچ چیزی را نمی دانند برابر هستند.

و میفرماید:{ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ**}.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آوردیده اید! از غیر خود محرم اسرا [24] بر نگیزنید، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی کنند ، آنان آرزوی رنج و زحمت شما را در دل دارند (و پیوسته در انتظار نشانه های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر (از آنچه ظاهر میکنند) است ، ما نشانه های را (که بتوان از آن دوست را از دشمن باز شناخت) برای شما بیان کرده ایم اگر اهل عقل و درایت هستند.

در حالیکه در بسیاری از شهر های مسلمانان اقلیت های کافر و مشرك و یا زنادقه و یا هندو و سیکولار ، صوفی (قبر پرست) ...رافضی و غیره کفار زندگی دارند و آنان همه در چنین انتخابات سهم مساوی با یك مسلمان و مؤحد میداشته باشد.

و این آیات صریحاً به عدم تساوی آنان (از هر لحاظ) با یك مسلمان و مؤمن دلالت دارد ، و از جانب دیگر شهادت یك زن مسلمان نصف شهادت مرد مسلمان میباشد ، طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى**}.

ترجمه: و دونفر از مردان خود را به شهادت (گواهی) بطلبید، و اگر دو مرد نبودند پس یك مرد و دو زن ، از میان کسانیکه مورد رضایت و اطمینان شما هستند گواه گیرد، تا اگر یکی از آنها انحراف (فراموش) کند دیگری بدو یاد آوری کند.

و قبلاً حدیث را روایت کردیم که نبی صلی الله علیه وسلم گفت: « **أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ قلن: بلى...**».

ترجمه: آیا شهادت یك زن نصف شهادت یك مرد نیست ؟! زنان گفتند بلی یا رسول الله.

و اگر این انتخابات را بر مبانی پارلمانی آن (یعنی انتخابات غیر مستقیم و معیار اکثریتی حزبی) ببررسی گیریم ، عدم جواز آن بلکه کفر آن به تمام وضاحت معلوم میباشد، زیرا مجالس پارلمانی و تشریعی (قانونگذاری) در نفس خود مجالس شرکی و کفری و طاغوتی میباشد، و انتخابات آن بطریق اولی شرك و کفر میباشد ، زیرا قانون سازی و تشریع از خصائص الوهیت بوده و خاص برای الله متعال ثابت میباشد، زیرا این مجالس به خود حق قانونگذاری و تحلیل و تحریم داده و خود را متصف به صفات شارع متعالی میدانند.

طوریکه الله متعالی میفرماید:{ **أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ** }.

---

[24] . البطانة : به معنی: صاحب سِر و کسیکه در امور شخص داخل بوده و در احوال از وی مشوره گرفته شود، – النهاية في غريب الحديث/ جزء1 ص 136.

ترجمه: شاید آنان شریکان و معبودانی دارند که برای ایشان دینی پدید آورده اند که الله بدان اجازه نداده است.

و میفرماید: {**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**}.

ترجمه: يهوديان و نصارا علاوه از الله ، علماء ديني و پارسايان خود را هم به الوهيت پذيرفته‌اند (چرا كه علماء و پارسايان ، حلال خدا را حرام ، و حرام خدا را حلال مي‌كنند ، و خودسرانه قانونگذاري مي‌نمايند ، و ديگران هم از ايشان فرمان مي‌برند و سخنان آنان را دين مي‌دانند و كوركورانه به دنبالشان روان مي‌گردند . و نصارا افزون بر آن) مسيح پسر مريم را نيز الله مي‌شمارند . (در صورتي كه در همه كتابهاي آسماني و از سوي همه انبياء الهي) بديشان جز اين دستور داده نشده است كه : تنها الله يگانه را بپرستند و بس . جز جز معبودي نيست و او پاك و منزّه از شرك‌ورزي و چيزهائي است كه ايشان آنها را شريك قرار مي‌دهند .

و در حدیث از عدی بن حاتم روایت است که میگوید:« أتيت النبى صلى الله عليه وسلم و في عنقى صليب من ذهب ، فقال : يا عدي اطرح عنك هذا الوثن ، و سمعته يقرأ في سورة براءة:{أتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله}، فقلت: {ظناً منه أن العبادة مجرد الصلاة و السجود و الصيام و نحو ذلك} أما انهم لم يكونوا يعبدونهم ، فقال نبى صلى الله عليه وسلم : ألم يكونوا يحلون لهم الحرام و يحرمون عليهم الحلال ، قال نعم ، قال فتلك هي عبادتهم... و في الرواية– اما انهم لم يكونوا يعبدونهم ولكنهم إذا أحلوا لهم شيئاً استحلوه و إذا حرموا عليهم شيئاً حرموه ، فقال نبى صلى الله عليه وسلم ، تلك عبادتهم »[25].

ترجمه: نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمدم در حالیکه در گردنم صلیبی از طلا بود ، گفت: ای عدي این بت را از گردن ات دور انداز ، و میشنیدیم که این آیت سورة براءت را میخواند {علماء و پرهیزگاران خویش را به بغیر از الله به الوهیت (و عبادت گرفته اند)..}، پس گفتم : {به گمان اینکه عبادت مجرد نماز و سجده و روزه و غیره میباشد}، اما آنان علماء و پرهیزگاران خویش را عبادت نمیکردند ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آیا حلال الله را برایشان حرام ، و حرام را حلال نمیگردانیدند ، گفتم : بلی ، پس گفت: همین عبادت ایشان است، و در روایت دیگر آمده است، اما ایشان آنان را عبادت نمیکردند، بلکه چیز های را که آنان حلال میشمردند ایشان نیز از آنان اطاعت کرده و حلال میشمردند و چیز های را که حرام میدانستند ایشان نیز حرام دانسته و اطاعت میکردند، پس نبی صلی الله علیه وسلم گفت: همین به معنی عبادت کردن ایشان است[26].

---

[25]. رواه احمد، و صحيح الترمذی/بتحقيق احمد شاكر و الآلباني.

[26]. در مورد عدم جواز مجالس پارلمانی و قانونگذاری علماء کتابهای زیادی نوشته اند که درینجا مورد بحث ندارد و درصورت تقاضا به کتابهای مرجع مراجعه گردد، – الجواب المفيد بأن المشاركة في البرلمان و انتخاباته مناقضة للتوحيد/للشيخ ابي محمد المقدسي ، واقعنا المعاصر / للشيخ محمد قطب ، حكم الاسلام في الديموقراطية و تعددية الحزبية / للشيخ ابو بصير الطرطوسى ، و القول السديد في ان دخول البارلمان مناف التوحيد/ للشيخ عمر الحدوشى...وغيره کتب.

بناً انتخاب رئیس دولت یا امیر از طریق پارلمان همچنان درست نمیباشد ، زیرا برای کفار هیچ راه تسلطی بر مسلمانان وجود ندارد، طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**}.

ترجمه: و الله هرگز برای کافران بالای مسلمانان راه تسلطی نگذاشته است.

و چه راهی بزرگتر و واضح تر از این است که کافر و معاند و طاغوت بالای مسلمانان حکومت کند و یا حاکم و امیر آنانرا بگمارد.

و از جهت دیگر کفر و اجتناب از طواغیت پارلمان شرط صحت توحید و ایمان میباشد، همانطوریکه الله متعال میفرماید: { **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا** }.

ترجمه: آيا تعجّب نمي‌كني از كساني كه مي‌گويند كه آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پيش از تو نازل شده ايمان دارند (ولي با وجود تصديق كتابهاي آسماني، به هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند (و حكم او را به جاي حكم الله بپذيرند ؟ !) . و حال آن كه بر ايشان امر كرده شده است كه به طاغوت كفر ورزند.

و میفرماید: :{**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**}-النحل:36.

ترجمه : ما به ميان هر ملّتي رسولان خويش را فرستاده‌ايم تا آنكه الله را عبادت و از طاغوت اجتناب و دوري كنيد.

و میفرماید: :{**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى**}-البقرة:256.

ترجمه: هر آنکه به طاغوت کافر شده و به الله ایمان بیآورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است، (و او را از سقوط و هلاکت می رهاند و) اصلاً گسستن ندارد، و الله شنوا و دانا است.

و در صفت کفر به طاغوت شیخ محمد بن عبدالوهاب میگوید: : ***فاما صفة الكفر بالطاغوت بان تعتقد بطلان عبادة غير الله و تتركها و تبغضها و تكفر اهلها و تعاديهم و تحب اهل الاخلاص و تواليهم و تبغض اهل الشرك و تعاديهم و هذه ملة ابراهيم التي سفه نفسه من رغب عنها و هذه هي الاسوة الحسنة التي أخبرالله بها فی قوله***[27] **{قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ}**– الممتحنة:4.

[27] . الدرر السنية ج1 ص 161.

ترجمه: اما صفت کفر به طاغوت آنست که به بطلان عبادت غیر الله معتقد باشی و آنها را ترك گوئی و با ایشان بغض و کینه ورزی، و آنها و اهل آنها را تکفیر نمائی و (به کفر ایشان قائل باشی) با ایشان دشمنی نمائی، و در مقابل اهل اخلاص را دوست داشته و با آنها موالات نمائی، و با اهل شرك بعض ورزیده و دشمنی نمائی، و همین است! ملت ابراهیم که هرکسی از آن روی گرداند جز شخص بی عقل و نادان نیست، و همین است! اسوه حسنه که الله عزوجل ما را درین قول خویش از آن خبر داده است: {- (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیز هائی که بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدید آمده است، تا زمانیکه به الله یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید}.

خامساً: **در انتخابات طلب ریاست و امارت موجود است:** و طلب امارت و ریاست نظر به دلالت نصوص متعدد جواز ندارد.

طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**یا عبدالرحمن بن سمرة ، لا تسأل الإمارة ، فإنك إن أعطيتها عن مسألة وكلت إليها ، و إن أعطيتها عن غير مسألة أعنت عليها ، و إذا حلفت على يمين ، فرأيت غيرها خيرا منها ، فكفر عن يمينك و أئت الذي هو خير.**[28]».

ترجمه: ای عبدالرحمن بن سمرة امارت را خواستار نشو ، زیرا اگر نظر به تقاضای تو ، به تو امارت داده شود در آن در میمانی (و آن امر به تو سپرده میشود بدون اینکه الله تو را در انجام آن کمك کند) ، و اگر بدون تقاضا به تو امارت داده شود در آن (از طرف الله) کمك کرده میشوی ، و اگر در کاری سوگند خوردی تا آنرا انجام بدهی و سپس کار بهتری از آن دیدی همان کاری که بهتر از انجام داده و کفاره سوگند خویش را بده.

و از أبی موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: «**دخلت على النبی صلى الله عليه وسلم أنا و رجلان من قومي ، فقال أحد الرجلين: أمرنا يا رسول الله ، و قال الآخر مثله ، فقال *أنا لا نولي هذا من سأله ، و لا من حرص عليه*»**[29].

ترجمه: من و دونفر از اقوام من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم ، یکی ازین دو نفر گفت: مرا امیر گردان یا رسول الله ، و دیگری نیز همین را گفت. نبی صلی الله علیه وسلم گفت: ما کسی را که خواستار ولایت شود و کسی را که در رسیدن بدان اشتیاق داشته باشد ، امیر و ولی الامر مسلمانان نمی گماریم.

و میفرماید:«**إنكم ستحرصون على الإمارة ، و ستكون ندامة يوم القيامة ، فنعم المرضعة و بئست الفاطمة**»[30].

---

[28] . متفق علیه.

[29] . متفق علیه.

[30] . البخاري.

ترجمه: همانا شما در رسیدن به امارت حریص خواهید بود ، و این موجب پشیمانی شما در روز قیامت خواهد شد ، شیر دهنده خوبی است اما باز دارنده خیلی بد میباشد.

و از أبی موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: «**دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم أنا و رجلان من قومي ، فقال أحد الرجلین: أمرنا یا رسول الله ، و قال الآخر مثله ، فقال** ***أنا لا نولي هذا من سأله ، و لا من حرص علیه***»[31].

ترجمه: من و دونفر از اقوام من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم ، یکی ازین دو نفر گفت: مرا امیر گردان یا رسول الله ، و دیگری نیز همین را گفت. نبی صلی الله علیه وسلم گفت: ما کسی را که خواستار ولایت شود و کسی را که در رسیدن بدان اشتیاق داشته باشد ، امیر و ولی الامر مسلمانان نمی گماریم.

و میفرماید: «**من تکفل لي أن لا یسأل الناس شیئاً أتکفل له بالجنة**»[32].

ترجمه: اگر کسی به من تعهد بدهد که از مردم چیزی نمی خواهد[33]، من برای وی جنت را تعهد میکنم.

پس واضح میگردد که طلب امارت و ریاست در اسلام جواز ندارد ، در حالیکه در انتخابات دیموکراسی هر فرد عالم ، جاهل ، کافر و معاند زن و مرد برای کاندید شدن بیرون میشوند و از طرق مختلف کوشش میکنند تا مردم برای آنان رأی بدهند.

و همچنان قابل ذکر است طلب امارت برای کسیکه توانائی و صلاحیت (شائستگی) امارت را ندارد جواز ندارد همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**لا ینبغی لمؤمن أن یذل نفسه ، قالوا: و کیف یذل نفسه؟ قال : یتعرض من البلاء ما لا یُطیق**»[34].

ترجمه: برای مؤمن سزاوار نیست (و جواز ندارد)که خود را ذلیل و در معرض توهین قرار دهد ، اصحاب گفتند: و چگونه خود را ذلیل میسازد ؟گفت: خود را به امتحان و آزمایشی (و کاری) مواجه میسازد که توانائی انجام آنرا ندارد.

---

[31]. متفق علیه.

[32]. صحیح الترغیب و الترهیب:813..

[33]. بخصوص طلب ریاست و امارت ، چون این حدیث در همین باب روایت شده است.

[34]. صحیح الجامع:7797-2896. السلسلة الصحیحة:613.

و هیچ آزمایش و ابتلاء بزرگ نسبت به مواجه ساختن شخص خویش را به امارت و ریاست شئون کشور و مسلمانان نیست ، زیرا ولایت امر مسلمانان یك امر مهم و مسئولیت خیلی سنگین میباشد، و خیر و مصالح اسلام و مسلمانان به او وابسته بوده و جز شخصی که شروط امارت در او جمع نباشد نمی تواند این بار مسئولیت را بردوش گیرد.

آنطوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**ما من رجل يلي أمر عشرة فما فوق ذلك ، إلا أتى الله مغلولاً يده إلى عنقه ، فكه بره ، أوثقه إثمه ، أولها ملامة ، و أوسطها ندامة و آخرها خزي يوم القيامة** »[35].

ترجمه: هرگاه فردی امارت و ولایت ده نفر را بعهده گیرد اما این امر فوق توان اش باشد (یعنی نتواند امور این ده نفر را بخوبی به پیش ببرد) ، الله او را (در روز قیامت) آورده میشود در حالیکه دستان اش در گلو اش بسته میباشد ، الاشه اش شق شده میباشد و گناه اش او محکم گرفته و از حرکت باز میدارد ، و اول آن ملامتی است و وسط آن پشیمانی و آخر آن رسوائی در روز قیامت.

و میفرماید: «**ما من عبد يسترعيه الله رعية ، فلم يحطها بنصحه لم يجد رائحة الجنة**»[36].

ترجمه: بنده ای که الله کسانی را رعیت وی قرار داده باشد و او به اصلاح و محافظت از امور شان نپردازد (و یا توانائی آنرا نداشته باشد) ، بوی جنت به مشام اش نمیرسد.

و میفرماید: «**ما من وال يلي رعية من المسلمين فيموت و هو غاش لهم إلا حرم الله عليه الجنة**»[37].

ترجمه: والی که ولایت مسلمانان را بعهده دارد چون بمیرد در حالیکه با آنها فریب کرده است ، الله جنت را بر وی حرام میگرداند.

شیخ مصطفی البغاء در شرح این حدیث میگوید: (غاش لهم) یعنی: عدالت را در میان آنها بریا نداشته و به شریعت الله حکم ننموده ، و امر به معروف و نهی از منکر را ترك نموده است.

و کسیکه توانائی این کار را نداشته باشد هم علماً و هم قدرتاً اولی برین وعید است ، زیرا علم و قدرت مقدم بر عمل میباشد.

و در حدیث دیگر میآید: «**من أتاكم و أمركم جميع على رجل واحد يريد أن يشق عصاكم أو يفرق جماعتكم فأقتلوه**»[38].

ترجمه: هرگاه کسی نزد شما (برای طلب امارات و ولایت امر مسلمانان) آمد در حالیکه شما بر یك شخص واحد جمع بودید (یعنی امیر مشروع داشتید) ، و بخواهد جماعت شما را متفرق گرداند پس او را بکشید.

---

[35]. صحیح الجامع: 5718.

[36]. متفق علیه.

[37]. متفق علیه.

[38]. مسلم، و صحیح الجامع:5944-1960.

و میفرماید: «**إنه ستكون هنات و هنات ، فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة ، و هي جميع ، فاضربوه بالسيف ، كائنا من كان ، و في رواية : بمثله غيره أن في حديثهم جميعاً فأقتلوه**»[39].

ترجمه: (بعد از من) فتنه ها و بدعت های بوجود خواهد آمد ، پس هرکسیکه خواست این امر (امارت که شما بر یکنفر جمع شده باشید ازبین ببرد) و شما را متفرق گرداند ، در حالیکه شما بر امیر مطاع (مشروع و واجب الاطاعت) جمع شده باشید ، پس گردن او را بزنید ، ولو هرکسی که باشد (و در هرجائی که باشد) و در روایت دیگر آمده است: در حالیکه شما در امور (حکومت ودولت تان بر فردی) اجماع داشته باشید ، پس او را بکشید.

درین احادیث امور ذیل تحریماً ذکر شده است:

1 - **تحریم تحزب و فرقه گرائی جهت بدست آوردن قدرت و حکومت** : در حالیکه در انتخابات دیموکراسی حزب و فرقه گرائی امر بدهی بوده و از ملزومات دیموکراسی میباشد ، و هر کاندید نماینده گی از یك آئدیولوژی خاص دارد، کمونست برای به قدرت رسیدن از حزب کمونست خویش حمایت میشود ، و دیموکرات و سیکولار از طرف مردمان و حزب دیموکرات خویش ، و اسلام را نیز بعضی جماعات گمرده در قالب دیموکراسی بعنوان حزب در آورده و در صف کاندیدان طلب امارت و ریاست ایستاده اند که اگر اکثریت نصیب شان گردد ، آنوقت بر مبنای قانون اساسی و قوانین وضعی و قوانین پارلمانی بالای ملت مسلمان حکم کنند [40].

2 - **موضوع دوم عدم جواز تعین مدت امارت و ولایت شخص میباشد:** یعنی زمانیکه امیر مسلمانان تعین گردید تا زمانیکه کفر آشکار از وی دیده نشود ، اطاعت از وی واجب است ، اما در انتخابات دیموکراسی برای این امر خلاف نصوص شرعی قانون وضع گردیده و مدت تعین گردیده است[41].

3 - **گرفتن ولایت و امارت برای شخصی که توانائی آنرا ندارد حرام میباشد:** اما درین انتخابات عمومی که بر مبنای دیموکراسی (جاهلیت معاصر) استوار است ، هر شخص خود را بر مبنای قوانین اساسی کاندید میکند ، در حالیکه بسیاری ازین اشخاص توانائی اداره نمودن فامیل و اموال خویش را ندارد ، پس چنین کسی چگونه میتواند کشور و امور دولت را اداره و مدیریت نماید در حالیکه صلاح و خیر دین و امت به بعهده او گزارده میشود.

---

39 . مسلم.

40 . همانطوریکه حزب اخوان المسلین در مصر انجام داد ، و صریحاً اعلان کردند که ما به شریعت اسلام حکم نمی کنیم ، از طریق مردم به قدرت رسیدیم و قوانینی را که مردم (نماینده ها مردم در پارلمان) وضع کرده است بالای امت تطبیق میکنیم.

41 . در صفحات بعدی درین مورد مفصلاً بحث خواهیم داشت.

4 – **وجه چهارم اینست که همه این امور شرعاً تحریم شده است اما توسط قانونی مشروع گردانیده شده است:** و این شخص فاقد صلاحیت و توانائی و یا شخصی که بسوی تحزب و فرقه گرائی میرود و در مخالفت با امیر واجب الاطاعت قرار میگیرد و قصد ایجاد تفرقه در میان جماعت مسلمانان دارد بر اساس قانون این همه را انجام میدهد ، و قانونگذاری بر خلاف شرع صریحاً شرك و کفر میباشد.

سادساً : **در انتخابات تعریف و تزکیه شخص کاندید موجود میباشد:** و نصوص متعدد بر تحریم تزکیه و تعریف و تمجید شخص از خودش و یا کسی دیگر دلالت دارد.

طوریکه الله متعال میفرماید: {**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ**}.

ترجمه: مگر آگاه نیستی از کسانیکه خویشتن را پاك میشمارند (و با صد دروغ و گزاف خود را متقی قلمداد می نمایند؟) ، بلکه (این تنها) الله است که (چنانکه باید پاکان و ناپاکان را از هم میشناسد و) کسانی را که خود بخواهد پاك میدارد.

و میفرماید: {**فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى**}.

ترجمه: پس از پاك بودن خود سخن مگوئید زیرا که او پرهیز کاران را از همه (بهتر) میشناسد.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**أياكم و التمادح فإنه الذبح**[42]».

ترجمه: برحذر باشد از مدح و توصیف (خود و دیگران) زیرا اینکار ذبح نمودن شخص است.

و میفرماید: «**من كان مادحاً لا محالة فقليل : أحسب فلاناً ، و الله حسيبه و لا أذكي على الله أحداً ، أحسبه كذا و كذا إن كان يعلم ذلك منه** [43]».

ترجمه : اگر کسی از شما فردی را میستاید ، البته باید بگوید: گمان میکنم که فلان شخص چنین است ، و الله خود حسابش را بهتر میداند و هیچ کس را در (علم) الله تزکیه نمی کنم ، و اگر چیز از او میدانست باید بگوید ، چنین و چنان گمان میکنم که باشد.

و لفظ (لا محالة) نشان دهنده اصل بر عدم مدح و توصیف میباشد ، و اگر دارای چنین صفات باشد باید بگوید چنین بحساب میآوریم.

در حالیکه آنعده کسانیکه در انتخابات خویش را کاندید امارت یا ریاست میکنند ، اکثر به مدح و توصیف خویش با اکاذیب و دروغ های آشکار میپردازند ، و در مقابل به تحقیر و تهمت بر رقیبان خود مبادرت میورزند ، و گاهی این رقابت تا حدی شدید میشود که منجر به قتل و کشتار میانشان و یا معامله با کفار میگردد .

و از جانب دیگر این اشخاص خود را بر علاوه آن واجد صفات و شروط امارت و ولایت امر مسلمانان وصف میکنند بالاتر از آن نیز خود را میدانند– که این کار نیز نظر به نصوص متذکره جواز ندارد.

---

[42] . صحیح الجامع: 2674.

[43] . متفق علیه.

سابعاً: **<u>این نوع انتخابات مستلزم رعایت و تطبیق قوانین و منهج غیر شرعی و کفری میباشد، بناً اطاعت و پیروی از کفار را در خود دارد:</u>**

طوریکه قوانین اساسی اکثراً بر مبنای دیموکراسی وضع شده است ، و موارد فوق را حلال شمرده است و آنرا جواز داده است ، و انتخابات را بعنوان یك اصل مشروع شناخته ، و حاکمیت را از قاطبه ملت اعلان نموده است ، و حق قانونگذاری (تحلیل و تحریم) را خاص برای پارلمان شناخته است ، و مسائل مهم دین و امور مملکت را مشروط به تصویب پارلمان و جرگه ها نموده است و تقریباً در همه سرزمین های اسلامی قوانین وضعی بربنیاد قوانین رومی و فرانسوی بنا نهاده شده و محرمات الله در آن حلال و حلال الله در آن حرام و احزاب و فرقه گرائی را جهت نیل به قدرت و سائر اهداف شان مشرع قرار داده شده است.

که کاندید نمودن شخص برای احراز این پُست و همچنان بعداز آنکه شخص به این مقام انتخاب شود مستلزم رعایت و تطبیق و حکم به همین قوانین میباشد، که بصورت اولی حرام و حتی کفر میباشد، زیرا تشریع از خصائص الوهیت بوده و تشریع برخلاف شریعت الله کفر و شرك میباشد.

و بر علاوه اطاعت و پیروی از شیوه و دستور یهود و نصاری و قوانین جهانی جواز نداشته و گمراهی و کفر میباشد ، طوریکه الله متعال میفرماید: {**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ**}.

ترجمه: این (برگشت شان از دین بسوی کفر) بدلیل آنست که به کسانیکه دشمن چیزی هستند که الله نازل کرده است ، گفته بودند: <u>ما در برخی از امور از شما اطاعت و پیروی میکنیم.</u>

و میفرماید: {**وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ <u>وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ</u>**}.

ترجمه: و از گوشت حیوانی نخورید که نام الله بر آن برده نشده باشد ، زیرا (خوردن چنین گوشتی) خروج و نافرمانی از حکم الله میباشد ، و شیطان (و شیطان صفتان) همواره برای دوستان خویش بطور وسوسه انگیزی القاء میکند تا با شما (در احکام دین تان و حلال و حرام) به مجادله بپردازند، و <u>اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما نیز مشرك خواهید بود.</u>

و میفرماید: {**وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ**}.

ترجمه: اگر از انسانی همسان خود (در برابر احکام الله و رسول او) پیروی کنید و از وی اطاعت نماید درینصورت سخت زیانکار خواهید بود.- زیان و خسران در دنیا و آخرت.

و میفرماید : {**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**}.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر از کافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیان دیده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

فصل دوم
چگونگی انتخاب خلیفه

حالا اگر گفته شود طریقه مشروع و صحیح ، که خیر و صلاح امت در آن باشد چه و کدام است؟

در جواب میگویم: جز شیوه و منهج قرآن و سنت و هدایت خلفای راشدین و صحابه راه دیگری نداریم، اما قبل از آن به چند مبحث دیگر که دانستن آن قبل از انتخاب خلیفه لازم است اشاره میکنیم:

مبحث اول: نظام دولت در اسلام.

نظام دولت در اسلام همانا خلافت میباشد ، که از طریق استخلاف و شوری به رضایت و موافقت همه مسلمانان به وجود میباشد ، یعنی نظام حکومت و دولت بر مبنای قرآن و سنت و رضایت امت برپا میشود ، و رضایت امت از خلیفه مسلمان شرط اساسی انعقاد بیعت با او است ، برخلاف ادعای دشمنان اسلام که میگویند مردم آزادی در انتخاب خلیفه خویش ندارد ، طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **شرار أئمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم ، و تلعنونهم و يلعنونكم**[44]».

ترجمه: بدترین آئمه و امیران شما کسانی هستند که شما از آنان نفرت و کینه داشته باشید و آنان از شما ، و شما آنانرا لعنت کنید و آنان شما را.

باید یاد آور شویم که این آزادی برای مسلمانان شناخته شده است، اما نه به گونه مطلق و لجام گسیخته آن ، بلکه این آزادی برای هر فرد مسلمان در مکان اش و بشکل کنترول شده آن اعتبار دارد یعنی: تا زمانیکه موافقت با قرآن و سنت باشد اعتبار دارد در غیر آن و برخلاف قرآن و سنت این آزادی تجاوز از حق و هدایت میباشد و بعداز حق هرچیزی گمراهی و ضلالت است.« **فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**». ترجمه: و بعد از حق و هدایت چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

1 ـ **خلافت:** همانطوریکه یاد آور شدیم در اسلام نظام حکومت خلافت یا جانشینی میباشد.

و خلافت یا استخلاف: در لغت طلب جانشین در امری است ، و در اصطلاح شرعی: عبارت از جانشینی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا[45] و یا خلافت (امامت) : جانشینی مقام نبوت ، در پاسداری دین و سیاست دنیا[46].

الله عزوجل میفرماید:{**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ**}.

---

[44] . مسلم.

[45] . ابن خلدون : مقدمة : ص 191.

[46] . الأحكام السلطانية / للمآوردي : ص3.

ترجمه: الله برای کسانیکه از شما ایمان آورده اند ، و کار های شایسته انجام داده اند ، وعده میدهد که آنان را قطعاً جانشنین (پیشنیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد ، همانگونه که پیشنیان (مؤمن و عادل را از ملت های گذشته) جانشنین قبل از خود کرده است (و حکومت و قدرت را بدانانها بخشیده است) ، و دین ایشانرا برایشان پابرجا و استوار خواهد ساخت.

و رسول الله صلى الله عليه وسلم میفرماید:«**تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ، فتكون ما شاء أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون ملكاً عاضاً فيكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها ، ثم تكون ملكاً جبرياً فتكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت**[47]».

ترجمه: نبوت درمیان شما میباشد تا آنوقتی که الله بخواهد باشد ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداز آن خلافت به منهج (شیوه) نبوت بمیان میآید ، پس پابرجا میماند تا هنگامیکه الله بخواهد ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهی [48] خشن و متشدد و ظالم بوجود میآید ، آنگاه که الله بخواهد بوجود آید ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهی مستبد و ستمگر بوجود میآید ، آنگاه که الله بخواهد بوجود آید ، سپس برداشته میشود هنگامیکه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً خلافت بر منهاج (شیوه) نبوت بوجود میآید ، سپس سکوت نمود.

2 - ***حکم انتخاب خلیفه***: به اجماع سلف امت و جمهور متأخرین انتخاب و تعین امام – تولی برای ولایت امر مسلمین- شرعاً واجب میباشد.

بدلیل اینکه:

1 -اجماع صحابه بر تأکید نصب خلیفه تا جائیکه فیصله درین امر را مقدم بر دفن نبی صلی الله علیه وسلم دانسته بودند.

2 -لزوم تطبیق شریعت و احکام دین به استناد «**ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب**»، و اقامه حدود (احکام شریعت) و سد ثغور و حفظ نظام امت از مهمترین واجبات است.

3 -جلب منافع و دفع مضار از امت اجماعاً واجب است.

4 -وجوب بیعت با خلیفه و اطاعت در معروف از وی و معرفت با کتاب و سنت؛ و حصول این امر مقتضی نصب خلیفه است.

---

47. السلسلة الصحيحة: 5.

48. العضوض: الشديد فيه عسف و عنف و ظلم للرعية./ الفائق في غريب الحديث 443/2.

3 - ***شروط امام و ولی الامر مسلمانان:***

ولی الامر مسلمانان باید متصف به شروط ذیل باشد ، در غیر آن و در صورت سقوط یک شرط ازین شروط صلاحیت امامت مسلمانان را از دست میدهد، برعلاوه انتخاب کننده (اعضای شوری اهل حل و عقد) نیز باید واجد چنین صفات باشد (که بعداً آنرا بیان میکنیم).

اولا: باید مسلمان باشد: زیرا کافر اعم ازینکه کفرش اصلی باشد یا از جهت ارتداد حق ولایت بر مسلمانان ندارد، الله متعال میفرماید: **{وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا}**.

ترجمه: و الله هرگز برای کافران بالای مسلمانان راه تسلطتی نگذاشته است.

یعنی راه سلطنت و حکومت که بتواند بالای مسلمان حکومت نماید و حکم براند، همانطوریکه ابن کثیر در تفسیر این آیت (2/437) میگوید: ***و بسیاری از علماء به همین آیت استدلال کرده اند و صحیح ترین قول علماء نیز همین است که فروش (غلام) مسلمان برای کافر جواز ندارد، زیرا درآن سلطه و علو کافر موجود است.***

پس زمانیکه مجرد تملك و سلطه کافر بالای یك غلام مسلمان جواز نداشته باشد بطریق اولی و مقدم ریاست و سلطنت کافر بر ملت مسلمان و شهر های اسلام ، امن و امانات آنان و اسرار و دین و دنیا آنان جواز ندارد.

و میفرماید : **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ}**.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر از کافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیان دیده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

و میفرماید: **{أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ}**.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! از الله (با پیروی از احکام قرآن) و رسول او (با تمسك به سنت) و از صاحبان امر (فرماندهان مسلمان ازمیان) خویش پیروی کنید.

یعنی: صاحبان امر از علماء و امیران که در میان شما از مسلمانان است پیروی کنید ، و کافران از جمله ایشان بحساب نمی آید ، زیرا سمع و طاعت از کافر جواز ندارد.

و از عباده بن الصامت روایت است که میگوید: :« **دَعَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا:** «**أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ**»[49].

نبی صلی الله علیه وسلم ما را بخاطر بیعت نزد خویش خواست، پس بیعت کردیم و از آنجمله اموری که از ما بیعت گرفت این بود که : در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران برما، ازیشان بشنویم و

---

[49] . بخاری : 7056.مسلم : 1709.

اطاعت کنیم، و با صاحبان امر (حکام و امیران خویش) بخاطر حکومت و سایر مسائل درگیر جنگ نشویم، مگر زمانیکه کفر آشکاری ازیشان ببینیم که از جانب الله و (رسول اش) بر آن دلیل باشد.

بناً زمانیکه مسلمانان از امیران و صاحب امر شان کفر آشکار را دیدند ، مساوی است که این کفر از جهت ارتداد و یا کفر اصلی باشد ، اطاعت از وی ساقط شده و باید او را از حکومت خلع کرده و در صورت توانائی با ایشان به جنگ و قتال نیز بپردازند، تا آنکه وی را از ولایت امر مسلمان عزل نمایند.

ابن حجر در فتح الباری (7/13) میگوید: ***هنگامیکه سلطان در کفر صریح واقع شد ، پس اطاعت از وی جواز ندارد ، بلکه به قدر استطاعت مجاهده با وی واجب میباشد.***

و نووی در شرح مسلم (229/12) میگوید: ***قاضی عیاض میگوید: علماء اجماع دارند که امامت بر کافر منعقد نمیگردد ، و همچنان هرگاه از امیر و سلطان (امام) مسلمانان کفر (صریح) دیده شود باید عزل گردد ، و همچنان هرگاه اقامه نماز و یا دعوت و امر به نماز را ترک نماید در آنصورت نیز باید عزل شود.***

ثانیاً: باید عاقل باشد: زیرا مجنون مرفوع قلم بوده و تکلیف از بالایش برداشته شده است ، همانطوریکه رسول الله صلی علیه وسلم میفرماید: «**رفع القلم عن ثلاثة : عن النائم حتی یستقیظ و عن الصبي حتی یشب و عن المجنون حتی یعقل – و فی الروایة: عن المعتوه حتی یفیق** »[50].

ترجمه: قلم (نوشتن اعمالنامه) از بالای سه شخص برداشته شده است: از شخص خوابیده تا آنکه بیدار شود ، و از طفل تا آنکه بجوانی برسد (احتلام شود) ، و از مجنون تا آنکه عاقل گردد[51] – و در روایت دیگر آمده است– از معتوه[52] تا آنکه هوشیار شود.

و همینطور ولایت شخص سفیه (کسیکه نمیتواند نمتواند امور خویش را بخوبی تدبیر نماید و عواقب کار را بسنجد) نیز ساقط میباشد: طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**}.

ترجمه: و برای سفیهان[53] اموالتان[54] را ندهید ، زیرا الله آنرا سبب قوام معیشت شما قرار داده است ، و از آن خوراك و پوشاك شان دهید ، و با آنان سخن پسندیده بگوید.

---

[50] . صحیح الترمذی: 1423.

[51] . مجنون در اصطلاح حقوقی: عبارت از کسی است که قوه عقل و ادراك ندارد و به اختلال کامل قوه دماغی مبتلا است.

[52] . شخص کم عقل بر خلاف فاقد عقل (مجنون) برابر به احمق. و در اصطلاح حقوقی: عبارت از کسی است که شعورش مختل شود طوری که فهم وی کم باشد و در کلامش اختلال بوجود آید و تدبیرش فاسد گردد.

[53] . سفیه : در اصطلاح حقوقی کسی را گویند که عادت او اسراف در خرج است و تصرفات مالی او عاقلانه نیست، و یا کسی است که مالش را بیجا مصرف کند در مصارف زیاده روی کند و اموال خویش را ضایع سازد و با اسراف اموال خود را تلف کند./ مجلة الاحکام العدلیة: 946.

پس سفیهان کسانی هستند که اهل اسراف و تبذیر بوده و بالای اموال خویش به وجه احسن و صحیح و مطلوب تصرف کرده نمیتوانند ، و آنرا در هر وقت و هر حال به حق و ناحق ضایع میگرداند.

بناً زمانیکه دادن اموال خودشان برای سفیهان جواز ندارد از ترس اینکه مبادا آنرا ضایع گرداند و یا در جای غیر صحیح استعمال نماید ، پس از باب اولی تولی او بر اموال عامه مردم ، دین و دنیا و امن و خیر امت ، و سپردن مصالح امور مسلمانان ، و تسلیم نمودن بلاد و عباد بر او ، ممنوع بوده و جواز ندارد.

ثالثاً: باید مرد ، بالغ و رشید باشد: ولی الامر مسلمانان باید مرد باشد ، بدلیل فرموده الله متعال:{**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**}.

ترجمه: مردان بر زنان سرپرستند ، بدان خاطر که الله بعضی را بر بعضی فضلیت داده ، و نیز بدان خاطر که از اموال خود خرچ میکنند.

پس اگر گفته شود این امر در مجتمع کوچك یعنی خانواده میباشد ، و ما از مجتمع بزرگ و امور دولت صحبت میکنیم؟

در جواب میگویم: زمانیکه قوامیت (ولایت) مرد در مجتمع کوچك یا خانواده لازم باشد ، پس از باب اولی قوامیت و ولایت وی در مجتمع بزرگ یا دولت که دارای مسئولیت و تکالیف سنگین تر است ثابت میشود.

امام بغوي (2/207) میگوید: {**الرجال قوامون على النساء**}، یعنی: آنان مسلطت بر تأدیب ایشان است ، و قوام و قیم (سرپرست) به یك معنی میباشد ، و لفظ قوام بلیغ تر (از قیم) است ، و مراد از آن یعنی قوامیت بر مصالح و تدبیر و تأدیب میباشد ، و قول {بما فضل الله بعضهم على بعض}، یعنی: مردان بر زنان فضلیت دارند بسبب زیادت در عقل ، دین و ولایت.

ابن کثیر (2/292) میگوید: مردان بر زنان قوامیت دارند به این معنی که : آنان رئیس و بزرگ و حاکم بر ایشان و بر تأدیب ایشان هنگام سرکشی و نشوز (عدم اطاعت) میباشد ، بدلیل آنکه {الله بعضی از انسانها را بر بعضی فضلیت داده است}. یعنی: مردان افضل از زنان و مرد بهتر از زن میباشد ، از همین جهت امر مهم نبوت و همچنان قضاوت مختص برای مردان گردانیده شده است و همینطور سلطنت و امارت نیز ؛ بدلیل اینکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: :«**لن يفلح قوم و لواء أمرهم امراة**»[55].

ترجمه: هیچ قوم (ملتی) رستگار نمیشوند که امیر و رهبر آنان زنی باشد.

و لفظ (**لن**) به شکل نکره و صیغه عموم آمده است که نفی مطلق از آن افاده میگردد، یعنی: این حکم شامل هر قوم و هر ملتی در حال و مستقبل میباشد ، و همچنان شامل هر زن در هر موقعیت و زمانیکه قرار دارد میگردد.

و از جهت دیگر الله متعال برای زنان میفرماید:{**وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**}. ترجمه: و در خانه های خویش بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید. و میفرماید:{ **قُلْ**

---

[54] . درینجا مراد از اموالتان ، اموال خود سفیه است.

[55] . البخاری.

لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ }. ترجمه: و برای مردان مؤمن بگو: که چشمان خود را (از دیدن نامحرمان) فرو ببرند. میفرماید:{**وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**}. ترجمه: و برای زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را (از نا محرمان) فرو گیرند.

و همین طور نبی صلی الله علیه وسلم خطاب برای زنان میفرماید: «**أستأخرن فإنه ليس لكن أن تحققن الطريق عليكن بحافات الطريق**[56]».

ترجمه: در هنگام خروج از مسجد تأخیر نماید ، زیرا برای شما (اجازه) و شائسته نیست که با آنان (یعنی مردان) دریك مسیر یعنی وسط راه یکجا بروید بلکه برشماست که در کناره های راه (راه روها) بروید.

و در حکم معامله با زنان الله متعال میفرماید: «**وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ**».

ترجمه: اگر از زنان چیزی را خواستند (یعنی: متاعی را خریداری یا به امانت خواستید) ، پس این خواست را از پس پرده ازیشان انجام بدهید این برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است.

این نصوص و نصوص متعدد دیگر همه دلالت به عدم جواز اختلاط میان زن و مرد دارد، پس چگونه یك زن میتواند با حفظ این حالات قیادت امور مسلمانان را به پیش ببرد در حالیکه مدیریت کشور ، رهبری لشکر ، مقابل شدن با وزراء و والیان ، حل و فصل اختلافات امور مسلمانان ، قضاوت منازعات و مشاجرات در میان شان ، آگاهی و پرسان از احوال مسلمانان ، رویاروی با لشکر محارب دشمن ، و سفراء و رهبران آنان ....وغیره نیازمند ظاهر شدن و آشکار شدن بوده و از ملزومات و ضروریات امارت و ریاست میباشد ، که انجام چنین کارها برای زن ممکن و از نصوص ثابت نیست.

اما صفت بلوغ ولی الامر مسلمانان ، بدلیل قول نبی صلی الله علیه وسلم است که میفرماید:« **رفع القلم عن ثلاثة . منها . عن الصبي حتى يحتلم**[57] ، **و فی رواية : و عن الصبي حتى يشب**[58]».

ترجمه: قلم از بالای سه شخص برداشته شده است . از جمله آنها . از بالای طفل تا زمانیکه احتلام گردد ، و در روایت دیگر آمده است: از بالای طفل تا هنگامیکه جوان شود.

---

[56] . صحیح ابی داود ، صحیح الجامع:929-459.

[57] . صحیح سنن ابي داود: 3700.

[58] . صحیح الجامع: 3513.

بناً تکلیف و مسئولیت از بالای صغیر برداشته شده است ، و ازین جهت خود نیازمند ولایت و وصایت میباشد تا امور صغیر را به وجه مطلوب و احسن به پیش ببرد ، و زمانیکه شخص خود نیازمند ولایت ، و قیومیت امور خویش باشد ، جواز ندارد که او مکلف به ولایت و قیادت جمیع امت گردد.

پس هرگاه گفته شود سن مشخص برای تولی این منصب چه زمانی میباشد؟

در جواب میگویم: برای بلوغ عم از زن و مرد سن و زمان مشخص وجود ندارد ، هر زمانیکه آثار بلوغ در آنها پیدا شود حکم به بلوغ آنان میشود، اما رشیدیت: یعنی: حسن تدبیر و تصرف و توانائی اداره و مدیریت و حسن آینده نگری عاقبت امور چیزی متفاوت از بلوغ است ، طوریکه الله متعال در مورد اموال صغیر میفرماید: {**وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ**}. ترجمه: پس اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید ، اموالشان را بدیشان برگردانید.

بغوي میگوید: از سعید بن جبیر ، شعبي و مجاهد در تفسیر این آیت روایت میکند که میگویند: ***لا يدفع إليه ماله وإن كان شيخا حتى يؤنس منه رشده.***

ترجمه: برای صغیر مالش داده نمیشود هرچند پیر و کهن سال گردد تا زمانیکه از وی رشیدیت دریافت نگردد.

و میگوید: {فإن آنستم منهم رشدا}، مفسیرین میگویند: یعنی: عقل و صلاح در دین و حفظ مال و علم به آنچه که مصلحت وی در آن است.

پس زمانیکه رشد شرط دفع اموال برای صغیر قرار گرفته است ...از باب اولی رشد باید شرط برای دفع اموال و بلاد مسلمان و ولایت امور آنان قرار داده شود.

اما نظر به نصوص تقدیم بزرگان در صورت تکمیل شروط خلافت ارجح است، طوریکه در حدیث میآید:«**أمرني جبريل بأن أقدم الأكابر**[59]**– و في رواية: البركة مع أكابركم**[60]».

ترجمه: جبرئل مرا دستور داد تا بزرگان را جلوتر قرار دهم ، و در روایت دیگر آمده است: برکت با بزرگان شما است.

و یا میفرماید:«**فإذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم احدكم و ليؤمكم أكبركم**».

ترجمه: و هنگامیکه وقت نماز فرا رسید یکی از شما برایتان اذان بگوید و بزرگتر تان بر شما امامت کند[61].

اما این امر و حکم حتمی نبوده بلکه از وجهه تحسین و احتیاط باید بکار گرفته شود ، زیرا از نبی صلی الله علیه وسلم ثابت است که : اسامة بن زید رضی الله عنه را امیر لشکری تعین کرد که در رکاب اش کبار صحابه چون عمر رضی الله عنه...حضور داشتند ، و اسامه رضی الله عنه در آنزمان بیشتر از بیست سال عمر نداشت.

[59] . السلسلة الصحيحة: 1555.

[60] .السلسلة الصحيحة: 1787.

[61] . در صورتی است که همه ای آن جماعت در علم (فهم قرآن و سنت) با هم مساوی باشند.

رابعاً: باید آزاد و مستقل باشد: زیرا غلام مملوك بوده و در بسیاری از امور عام و خاص خویش بدون اذن مالك و صاحب اش اختیار و حق تصرف ندارد، که با چنین حالت تولی غلام (عبد) در ولایت امر عامه مسلمانان درست نمیباشد ، زیرا از مقضی و لوازم تولی در این منصب ، آزادی و استقلال در تصرفات و امورات است.

شنقطي در أضواء البيان (27/1) میگوید: از شروط امام اعظم آزاد بودن (الحرية) است، پس جواز ندارد که غلام متولی این منصب شود ، و هیچ اختلافی میان علماء درین امر وجود ندارد.

اما اگر گفته شود که احادیث صحیح دلالت بر جواز امامت غلام دارد مانند؛ حدیث که بخاری آنرا از انس بن مالك روایت کرده است ، که نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أسمعوا و أطيعوا ، و إن استعمل عليكم عبد حبشي كان رأسه زبيبة**[62]».

ترجمه: بشنوید و اطاعت کنید ، هرچند بالای شما غلام حبشی که سرش به مانند کشمش باشد بر حکومت گمارده شود.

و میفرماید:«**إن أمر عليكم عبد مُجدع يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و أطيعوا**[63]».

ترجمه: هرگاه غلام گوش و بینی بریده ای بر شما بر مبنای کتاب الله حکم کند از وی بشنوید و اطاعت کنید.

جواب آنرا از چند جهت ببررسی میگیریم: **وجهه اول:** این کلام بگونه ضرب المثل استعمال شده است یعنی آنچه در واقع غیر موجود میباشد ، و اطلاق غلام حبشی بمنظور اصرار و مبالغه در اطاعت از امیر گفته شده است ، در حالیکه تصور هم نمیرود که چنین شخص شرعاً شایسته ای تولی این امر باشد ، و ابن حجر نیز در جواب این شبهه از خطابي روایت میکند که او مشابه این امر را از قول الله متعال ذکر میکند که میفرماید:{**قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ**}. ترجمه: بگو: اگر الله رحمن پسر میداشت ، پس من اولین کسی میبودم که او را عبادت میکردم.

وجهه دوم: مراد از غلام حبشی درین حدیث و قول یکی از امراء و والیان مسلمانان است که توسط امام اعظم (خلیفه عام مسلمانان) گمارده شده باشد ، نه اینکه خود امام اعظم تعین شود ، و این ظاهر ترین معنی درینمورد است.

وجهه سوم: و شاید هم اینکه مراد از آن صرفاً اطلاق اسم عبد باشد ، یعنی: سابقاً وی متصف غلامیت بوده است ، اما هنگام تولی اش به امارت و خلافت آزاد گردیده است، و نظیر آنرا در اطلاق لفظ یتم بر شخص بالغ به اعتبار وصف قدیم اش به این صفت یافته میتوانیم ، طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ** }. ترجمه: و برای یتیمان اموال ایشان را باز گردانید. انتهی.

---

[62] . البخاري.

[63] . مسلم.

در حالیکه در آیت قبلی خواندیم که الله متعال میفرماید تا زمانیکه یتمان به بلوغ و رشد کامل نرسند برایشان اموالشان را ندهد ، و صفت بلوغ منافی و متضاد صفت یتیم که معادل صغیر میباشد است.

مبارکفوری در تحفة الأحوذی (399/6) میگوید: و مراد از این دو حدیث و معنی که از آنها برداشت میشود اینست که هرگاه امام اعظم (خلیفه) غلام حبشی را برای امارت شهر و یا ولایتی بگمارد ، اطاعت از وی واجب میباشد ، نه اینکه غلام حبشی خود به عنوان امام اعظم باشد.

و از ابن حجر نیز مثل این قول روایت شده است ، که میگوید: مراد از آن مبالغه در لزوم امر اطاعت از امیر و ولی الامر مسلمانان میباشد.

و چون امروز برده گی به معنی قدیم آن مورد ندارد بناً آزادی به معنی استقلال و عدم وابستگی مطرح بحث قرار میگیرد ، و شخص امیر و یا ولی الامر مسلمانان باید بر مبنای شوری اما مستقل در روشنائی کتاب و سنت تصمیم گرفته و امور امت و لشکر را مدیریت نماید.

همانطوریکه در حدیث میآید: «**من يُطيع الأمير فقد أطاعني و من يعص الأمير فقد عصاني ، و إنما الإمام جنة يقاتل من ورائه و يتقى به** [64]».

ترجمه: کسیکه از امیر اطاعت کند (به مانند آنست که) ازمن اطاعت نموده و هرکسیکه از اطاعت امیر سرکشی نماید (به مانند آنست که) از اطاعت من سرکشی نموده است، و سپری است که از عقب وی (با دشمن) جنگ کرده شده و به وی پناه برده میشود.

یعنی: امام و امیر کسی است که تحت حمایت و اعتماد او با دشمن جنگیده میشود ، و با حسن تدبیر و تصامیم صحیح وی از تیرهای دشمن و شر و خطر آنها در امان میگردند ، و هر زمانیکه خون امت مصئون نباشد و شر و خطر دشمن و فتنه آنها امت را فراگیرد پس آنگاه کمی امامت و ولایت امور مسلمان احساس میشود ، زیرا همین امام و امیر است که جهت اداره شئون امت پیش شده و آنرا قیادت کرده و تحت حمایت خویش از خطرات دشمن و فتنه های آنان قرار میدهد.

پس زمانیکه امیر و امام آزاد و مستقل نباشد و وابسته یا تحت حمایت دشمن کافر قرار داشته باشد و صلاحیت و توانائی امور خود را نداشته باشد چگونه میتواند امت را اداره و قیادت نماید ، در حالیکه در چنین موارد وی فاقد قدرت و توانائی بحساب میآید که بتواند امت تحت حمایت وی علیه دشمن بجنگند و یا از نظر و مشوره و تصامیم وی امور مسلمانان ملزماً اطاعت کرده و از مخالفت بای وی برحذر باشند.

و در عصر حاضر حالت اکثریت حکام عصر (طواغیت عصر) که بالای امت و شهرهایشان تسلطت دارد ، و یا کاندید های که در انتخابات خویش را برای تولی چنین منصب کاندید نموده اند همه وابسته به یهود و

[64] . البخاری: 2957، مصطفی البغاء در تعلیق این حدیث میگوید: (الأمیر) یعنی: امیر سرية (تنظیم جهادي) و یا ولی امر مطلق مسلمانان، و (الإمام) حاکم اعلی که در رهبری امور امت قرار داشته باشد ، (جنة) ستر و سپر که مانع دشمن از رسانیدن اذیب به مسلمانان و از یك مسلمان به مسلمان دیگر گردد ، (يقاتل من ورائه) یعنی: جهاد با وی علیه کفار و بغات و سائر اهل فساد.

نصارى و سائر مشركين هستند از ایشان پول دریافت میکنند و به نفع آنان در میان امت فعالیت میکنند و از عدم اطاعت در امور چنان هراس دارند که از عدم تطبیق شریعت الله در روی زمین ترس و هراس ندارند ، و با همین آنان در معامله بوده و هیچ تصمیمی و حکمی را بدون آنکه نظر آنان نباشد اخذ صادر نمیکنند ، هرچند امن و امان و مصحلت امت در آن باشد و یا نباشد ، ولو با حکم قرآن و سنت موافق باشد یا نباشد ، تا جائیکه اگر از یکی این حکام پرسیده شود که چرا حکم بما انزل الله نمی کنید و احکام شریعت را تطبیق نمی نماید فوراً جواب میدهد که امریکا و دول غرب با این کار موافق نیستند ، و امکان ندارد بایشان مخالفت کنیم ، در غیر آن با ما کمك ها و روابط خود را قطع میکنند – که این حرف ایشان کاملاً بیانگر عدم استقلالیت آنان است ، و بعداً همین دولت غرب آنان را به چالش های و حوادثی مواجه میسازد که این حکام مجبور میشود برای رفع آنها از بالایشان از آنان طالب کمك و حمایت گردد ، و آنان عملاً مشاورین و فرماندهان نظامی خویش را تحت عنوان حمایت و کمك در رأس امور مسلمانان مقرر میکنند و یا خائن تری اشخاصی که با کفار پیوند ولاء و دوستی و وفاداری داشته و پیوسته جاسوسی امت و اسرار ایشانرا میکند میگمارند ،که بعداز آن این حکام کاملاً به عنوان شخص اسیر در مقابل دول غرب و یا حامیان خویش در سائر دول مشرك قرار میگیرند...بناً با فقدان استقلالیت و حریت فقدان حق ولایت بر بالای مسلمانان و شهرهای آنان بوجود میآید.

و از طرف دیگر هنگامیکه چنین اشخاص به ولایت و ریاست امت برگزیده و یا ابقاء میگردند از بدترین حکام قرار میگیرند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد شان میفرماید: «**خیار أئمتکم الذین تحبونهم و یحبونکم ، و یصلون علیکم و تصلون علیهم ، و شرار أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم ، و تلعنونهم و یلعنونکم**[65]».

ترجمه: بهترین امیران و حکام شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان شما را ، و آنان بر شما دعاء میکند و شما برای آنان دعاء میکنید ، و بدترین امیران و حکام شما کسانی هستند که شما از آنان نفرت دارد و آنان از شما ، و آنرا لعنت میکنید و آنان شما را لعنت میکند.

و میفرماید: «**لیأتین علی الناس زمان یکون علیکم أمراء سفهاء ، یقدمون شرار الناس و یظهرون بخیارهم، و یؤخرون الصلاة عن مواقیتها ، فمن أدرك ذلك منهم ، فلا یکونن عریفاً ، و لا شرطیاً ، و لا جابیاً و لا خازناً**»[66].

65. مسلم.

66. رواه ابویعلی و ابن حبان و حسنه البانی – و صحیح الترغیب و ترهیب ،السلسلة الصحیحة:360.

ترجمه: همانا بر بالای مردم زمانی خواهد آمد و امیرانی حکومت خواهند کرد که که بدترین مردمان را به خویش نزدیك کرده و از بهترین آنان روی میگردانند ، و نماز را از وقت آن به تأخیر میخوانند ، پس هرگاه یکی از شما را چنین وضعیتی دریافت، نه عَرِّیف[67] ، نه شُرطي[68] و نه جابي[69] و نه خازن[70] او گردید.

و میفرماید:«**سيكون أمراء تعرفون و تُنكرون ، فمن نابذهم نجاء ، و من اعتزلهم سَلم ، و من خالطهم هلَك**[71]».

ترجمه: همانا امیران و حکام خواهند بود که (حق را) میشناسند ، اما از آن انکار میکنند ، پس کسانیکه با آنان قتال کرد و جنگید نجات یافته است ، و کسانیکه از آنان دوری اختیار کرد سلامت میماند ، و کسانیکه با آنان یکجا میشود هلاك میگردند.

در حالیکه کسانیکه در حال حاضر بالای امت و شهرهای مسلمانان مسلط هستند ، بر علاوه حکم بغیر ما انزل الله مرتکب هرنوع ظلم و جنایت و تعدی و تجاوز به حدود محرمات مردم شده و فتنه و فساد را برپا میدارند ، و دروازه محرمات را بروی امت گشوده اند ، و دستان شان به خون هزاران هزار مسلمان معصوم الدم آلوده است.

خامساً: باید عادل باشد: یعنی اهل ظلم نبوده و شخص صالح باشد و همچنان سوابق ارتکاب کبائر و جرم و جنایت نداشته باشد.

همانطوریکه الله متعال میفرماید: {**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**}.

ترجمه: و آن گاه که رب اش ابراهیم را با سخناني (مشتمل بر اوامر و نواهي و تکالیف و وظائف ، و از راههاي مختلف و با وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبي از عهده آزمایش برآمد و) آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد . و گفت : من تو را امام (پیشواي) مردم خواهم کرد . (ابراهیم) گفت : آیا از اهل و اولاده ای من (نیز کساني را پیشوا و رهبر خواهی کرد ؟ الله) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم ، ولي) پیمان من به ستمکاران نمي‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر مي‌گیرد) .

---

[67] . العَّريف: کسیکه ولایت امور قبیله یا جماعت مردم را بعهده داشته باشد و امور آنانرا اداره و به آن رسیده گی نماید/النهاية لابن اثير —که در شرایط امروزی معادل — ریاست ، مدیریت ، مشاوریت ، ولایت و شاروال....میگردد.

[68] . شُرطي: به (ضم شين و سكون راء): به معنی کسی است که سلطان را در امورش معاونت کند و از جمله نزدیکان خاص به او بوده که سلطان در بسیاری از امور وی را نسبت به سائر لشکر و فرماندهانش ترجیح دهد، یعنی: دارای شناخت خاصی باشند–/التيسر و فيض القدير:للمناوي– مانند؛ مشاور ..رئیس دفتر.

[69] . جبي یا جابي از مصدر جباوة و يجبو: کسی را میگویند که خراج و اموال زکات و یا جزیه را اهل ذمه جمع آوری کند، – و جباوة وجبية که جمع آن الأجباء و الجابية است به معنی: جمع نموده آب در حوض بزرگ بمنظور آب دادن شتران./ المحيط في اللغة– الصاحب بن عباد.

[70] . خازن: کسی است که به حفاظت و نگهداری خزانه دولت (بيت المال) و تنظیم امور آن مسئول باشد،– و در شرایط امروزی معادل وزیر مالیه یا رئیس بانك.

[71] . صحيح الجامع:3661.

قرطبي در تفسیرش میگوید: *جماعتی از علماء به استناد همین آیت گفته اند که امام باید از اهل عدالت و احسان و فضیلت و قادر بر قیام (تطبیق) آن باشد، و این چیزی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر نموده است که تا آن هنگام با صاحبان امر منازعه (و علیه آنان قیام) نکنند ،*

و میفرماید: {**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**}.

ترجمه: همانا الله به عدالت و نیکوکاری دستور میدهد.

و میفرماید: {**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**}.

ترجمه: بیگمان الله به شما دستور میدهد که امانتها را به صاحبان (و مستحقین) آن برسانید ، و هنگامی که در میان مردم به قضاوت (و حکومت) نشستید این که به عدالت حکم کنید .

و ولایت الامر مسلمانان از مهمترین و با ارزش ترین امانات است که باید به اهل آن سپرده شود ، طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم به ابو ذر رضی الله عنه گفت: « **إنک ضعیف ، و إنها أمانة**...»-مسلم.

یعنی: تو ضعیف هستنی و این امر امارت یک امانت است.

و میفرماید: {**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**}.

ترجمه: و الله مثال دو مرد را میزند که یکی از آنها گنگ است ، و هیچ کاری از او بر نمی آید ، و او سربار (باردوش) است بر سرپرست خویش ، هرجا که او را میفرستند هیچ خیری بعمل نمی آورد ، آیا این شخص با کسیکه به عدل فرمان میدهد ، و براه مستقیم و راست قرار دارد برابر است؟!.

و همینطور الله متعال برای شاهد عدالت وی را شرط گذاشته است ، و شهادت و عدالت را از کافر و فاسق ساقط گردانیده است ، بناً کسیکه در مرتبه عالی تر از شاهد قرار دارد حاکم و ولی الامر مسلمانان میباشد از باب اولی لازم است که عادل بوده و از اهل کبائر و فسق نباشد.

و عدالت منافی و مناقض ظلم است بناً شخصی عادل است که به هیچ صورتی ظالم نباشد.

و عدالت مستلزم صداقت (راست گوئی) و وفاء به عهد و حفظ امانت میباشد.

و عدالت مستلزم عدم اولیت دادن مصالح شخصی بر مصالح دین و شریعت و امت میباشد.

و عدالت مستلزم عدم گرفتن و یا خوردن اموال عامه مردم به ناحق است.

و عدالت مستلزم عدم برداشت يك دینار و درهم از بیت المال به ناحق و یا بیشتر از آنچه که نیاز ولی الامر را مرفوع سازد.

و عدالت مستلزم رفع نیازها و فقر از امت و غیره کسانی که از جمله رعایای دولت اسلامی است میباشد.

و عدالت مستلزم شنیدن مشکلات و ضروریات رعیت و حرص به اصلاح و رفع آن مشکلات و مانع گردیدن هر آنچه بر علیه مصالح و منافع علیا آنان میباشد و دسترسی عامه رعایا به ولی الامر میباشد.

و عدالت عبارت از آسانگیری (رفق) و بخشش و مهربانی و ایجاد سهولت در کار های امت است.

و عدالت عبارت از احسان و تقوی است.

و عدالت عبارت از شوری است.

و عدالت عبارت از اختیار اشخاص نیك و شایسته و قابل برای پیشبرد امور مردم است.

و عدالت عبارت از نصحیت (امر بالمعروف و نهی از منکر) و داشتن اخلاص در برابر رعیت است.

سادساً: باید عالم باشد: یعنی از اهل فقاهت و اجتهاد در دین بوده و به مسائل و امور سیاسی عصر آگاه ، و از احوال امت باخبر باشد ، و توانائی اداره حکومت و دولت را به شیوه درست و صحیح آن داشته باشد.

بناً امام باید در استنباط احکام شریعت و اخذ تصامیم در امور امت کفایت و صلاحیت علمی داشته باشد ، از همین جهت بسیاری از علماء چون ؛ ابن حزم ، ابن تیمیة و ابن عبدالبر اجماع را نقل کرده اند که امر امامت (خلافت و یا امارت) بر جاهل و مقلد منعقد شده نمیتواند ، و باید مجتهد در دین الله باشد، چون شخص جاهل به امری به مانند، فاقد آن امر و چیز میباشد، و هنگامیکه نزد شخص چیزی نباشد چگونه میتواند برای دیگران بدهد[72]؟! و علم مقدم بر عمل و شرط صحت و قبولی آن میباشد ، و قاعده واجب درین مورد اینست که «***ما لا يتم الواجب إلا به فهو الواجب***» – هرآنچیزی که واجب بدون آن تکمیل نمیگردد خود واجب میباشد.

و از صحت علم و عقل همچنان صحت اندیشه و تفکر و تدبیر در قضایای سیاسی و نظامی و اقتصادی و اداری میباشد، زیرا بسیاری افراد علم کافی دارند اما کفایت استعمال و کاربرد علم در عمل را ندارند.

و الله متعال میفرماید:{ **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}.

ترجمه: و نبي شان به آنان گفت : همانا الله طالوت را براي زمامداري شما روانه کرده است . بزرگان قوم گفتند : چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او براي زمامداري سزاوارتريم و او که مال و دارائي زيادي ندارد ؟ گفت : الله او را بر شما برگزيده است و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشيده است و الله ملك خود را به هرکس که بخواهد مي‌بخشد . و (احسان و تصرّف و قدرت) الله فراخ ، و آگاه (از لياقت افراد براي منصبها) است .

[72] . جاهل الشيء کفاقده لا يمکن أن يعطيه للآخرين.

سابعاً: باید متصف به قوت ایمانی و بدنی ، عقلی و نفسی باشد: تا بتواند احکام شریعت و امور حکومت و سیاست را به بهترین وجه آن تطبیق و اداره نماید.

لذا لازم است ولی الامر مسلمانان قوی و قادر به قیام احکام شرعی بوده و کور ، یا کر و یا مقطوع الیدین و الرجلین[73] و یا سائر نقص در اعضاء و یا ترسو و جبون نباشد که مانع خوبی پیشبرد امور توسط وی گردد.

همانطوریکه الله متعال در مورد ولی الامر بنی اسرائیل میگوید: { **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}.

ترجمه: و نبي شان به آنان گفت : همانا الله طالوت را براي زمامداري شما روانه كرده است . بزرگان قوم گفتند : چگونه او بر ما حكومت داشته باشد با اين‌كه ما از او براي زمامداري سزاوارتريم و او كه مال و دارائي زيادي ندارد ؟ گفت : الله او را بر شما برگزيده است و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشيده است و الله ملك خود را به هركس كه بخواهد مي‌بخشد . و (احسان و تصرّف و قدرت) الله فراخ ، و آگاه (از لياقت افراد براي منصبها) است .

بناً آنچیزیکه طالوت را برای حکومت و پادشاهی در برابر بنی اسرائیل متمایز گردانید همان وسعت وی در علم...جمال و قوت جسمی بود.

پس حاکم و ولی الامری کامیاب و پیروز در امر حکوت و ولایت میباشد که قوی و امین بوده و همه صفات قوت ، درایت ، ذکاوت ، شجاعت و زرنگی و توانائی استعمال اسحله در آن واحد در وی جمع باشد.

و زمانیکه أبي ذر غفاری که از کبار فقهای صحابه بود از نبی صلی الله علیه وسلم طلب امارت کرد نبي صلی الله علیه وسلم وی را به دلیل ضعف بدنی اش شایسته چنین منصبی ندانست ، طوریکه مسلم روایت میکند:«**عن أبي ذر قال: قلت: يا رسول الله ! ألا تستعملني ؟ قال: فضرب بيده على منكبي.ثم قال: يا أبا ذر! إنك ضعيف. و إنها امانة. و إنها يوم القيامة، خزي و ندامة، إلا من أخذها بحقها و أدى الذي عليه فيها**».

ترجمه: از أبي ذر روایت است گفت: یا رسول الله! آیا مرا امیر (والی) نمیگردانی؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را بر شانه ام زد و سپس گفت: ای ابو ذر! تو فرد ضعیفی هستی، و این امر (ولایت و امارت) امانت است، و باعث شرم ساری و پشیمانی در روز قیامت ، مگر آنکه برحق متولی آن گردد و حق آنرا که بر بالایش است اداء نماید.

و در روایت دیگر آمده است ، که نبی صلی الله علیه وسلم برای ابو ذر میگوید:«**يا أبا ذر إني أراك ضعيفاً و إني أحب لك ما أحب لنفسي لا تتأمرن على أثنين و لا تولين مال يتيم**»[74].

[73]. دست و یا پا بریده.

ترجمه: ای ابو ذر من ترا شخص ضعیف میبینم ، و (جز این نیست) که آنچه را بخود دوست دارم و میپسندم برای تو دوست داشته و میپسندم ! هرگز امارت دو نفر را مگیر و ولایت مال یتیم را اخذ مکن.

و الله متعال و میفرماید:{**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**}.

ترجمه: بیگمان الله به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان (و مستحقین) آن برسانید ، و هنگامي که در میان مردم به قضاوت (و حکومت) نشستید این‌که به عدالت حکم کنید .

و در قصه دختران شعیب و موسی میفرماید:{**قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ**}.

ترجمه: ویکی از آن دو گفت: ای پدر من! او را استخدام کن چرا که بهترین کسی را که استخدام کنی شخص است که قوی (نیرومند) و امانت کار باشد.

پس زمانیکه قوت جسمی و بدنی لازمه ای یك عمل اسلامی چون ولایت و یا حضانت باشد ، از باب اولی لازمه حکومت و امارت عام مسلمانان میباشد.

مسأله: امامت قریشی: از موضوعات و مسائل اختلافی و غالباً ترجحی میباشد ، یعنی در صورتیکه جمیع صفات و شروط و ضوابط و قیود واجب برای حاکم در وجود دو شخص موجود شود و یکی آن قریشی و دیگر آن غیر قریشی باشد ، پس قریشی مستحق و اولی بر امامت و خلافت میباشد.

طوریکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لا يزال هذا الأمر. أي أمر خلافة. في قريش، ما بقي منهم أثنان**[75]».

ترجمه: این امر (خلافت و امارت) پیوسته در میان قریش باقی میماند ، تا آنکه دو نفر ازیشان نیز باقی بماند.

و یا حدیث : «**إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهم أحد إلا كبه الله في النار على وجهه ، ما أقاموا الدين**[76]».

ترجمه: این امر (خلافت و امارت) در قریش است ، کسی با ایشان مخالفت و دشمنی نمیکند ، مگر اینکه الله او را در آتش جهنم بروی می افکند ، تا هنگامیکه دین را اقامه کنند.

و یا حدیث : «**الناس تبع لقريش في الخير و الشر**[77]».

---

[74]. صحيح الجامع:7825-2923.

[75]. متفق عليه.

[76]. البخاری.

[77]. صحيح الجامع: 6795.

ترجمه: مردم در خیر و شر خویش تابع قریش است.

به این احادیث نباید به گونه مطلق و اختصاصاً به وجوب امامت به قریش استدلال گردد ، زیرا این احادیث بر ترجح امامت و خلافت در قریش دلالت دارد نه وجوب آن ، بدلیل اینکه برخلاف آن نصوص دیگر ثابت میباشد.

طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید: :«**إن أمر عليكم عبد مُجدع يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و أطيعوا**[78]».

ترجمه: هرگاه غلام گوش و بینی بریده ای بر شما بر مبنای کتاب الله حکم کند از وی بشنوید و اطاعت کنید.

و میفرماید: «**أسمعوا و أطيعوا ، و إن استعمل عليكم عبد حبشي كان رأسه زبيبة**[79]».

ترجمه: بشنوید و اطاعت کنید ، هرچند بالای شما غلام حبشی که سرش به مانند کشمش باشد بر حکومت گمارده شود.

درین احادیث مراد از غلام دست و گوش و بینی بریده تولی چنین شخص نیست بلکه مبالغه در اطاعت از ولی الامر بدون در نظر داشت قبیله و نسب و رنگ پوست وی است ، زیرا واضح است که امامت بر غلام و دست و پا و گوش و بینی بریده منعقد نمیگردد؛ و از طرف دیگر درین جا حدیث بصورت عام بدون قید قریشی بودن آن ذکر شده است.

و در حدیث دیگر میآید:«**أسمعوا و أطيعوا ، فإنما عليهم ما حُملوا ، و عليكم ما حُملتم**[80]».

ترجمه: (از آئمه تان) بشنوید و اطاعت کنید ، زیرا (ثواب و عقاب اعمال ناشی از) مسئولیت امارت و امامت ایشان را خودشان حمل میکنند ، و شما نیز مسئولیت (ثواب و عقاب) اطاعت و شنیدن از ولی الامر تانرا حمل میکیند.

و در حدیث دیگر میآید:« **ألا كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته، فالإمام الذي على الناس راع و هو مسئول عن رعيته** [81]».

ترجمه: آگاه باشید که هرکدام شما نگهبانید و هریك از شما مسئول رعایای خود هستید ، امام و خلیفه همان است که بر مردم نگهبان نگهبان است و از رعایای خود مسئول است.

---

[78] . مسلم.

[79] . البخاري.

[80] .مسلم.

[81] . متفق عليه.

که درین احادیث نیز امر به شنیدن و اطاعت از ولی الامر بصورت عام بدون ذکر قریشی بودن یا قبیله و نسب دیگر آمده است.

و از عمر بن خطاب روایت است که میگوید:«**إن أدركني أجلي و أبوعبيدة حي أستخلفته ، فإن أدركني أجلي ، و قد مات أبو عبيدة ، أستخلفت معاذ بن جبل**[82]».

ترجمه: اگر أجل (هنگام مرگ) من فرا رسد و ابو عبیده بن الجراح زنده باشد او را جانشین خویش تعین میکنم ، و اگر أجل من فرا رسد و أبو عبیده مرده باشد ، معاذ بن جبل را خلیفه یا جانشنین خویش تعین میکنم.

و معاذ بن جبل قریشی نبود ، بلکه انصاری خزرجی بود.

و همچنان حدیث که در آخرین لحاظات حیات نبی صلی الله علیه وسلم یعنی حجة الوداع از او روایت شده است مصداق این کار عمر رضی الله عنه میباشد طوریکه میفرماید:«**يا أيها الناس إن ربكم واحد و إن أباكم واحد ، ألا لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى ، إن أكرمكم عندالله أتقاكم**...[83]».

ترجمه: ای مردم همانا رب شما واحد و پدرتان واحد است ، آگاه باشد هیچ عرب ای بر عجم و هیچ عجمی بر عرب فضلیت ندارد ، و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوست برتری ندارد مگر به تقوی ، زیرا گرامی ترین شما نزد الله متقی ترین شما است.

همینطور نظر به متأخر بودن این حدیث میتوان بر نسخ احادیث متقدم و متضاد در معنی با آن استدلال کرد.

و از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید:«**لتفتحن القسطنطينية ، و لنعم الأمير أميرها ، و لنعم الجيش ذلك الجيش**[84]».

ترجمه: قسطنطینیه فتح خواهد شد ، و چه نیك امیر است امیر آن ، و چه نیك لشکر است لشکر آن.

و این امر واضح است که فتح قسطنطینیه توسط مجاهد معروف «محمد الفاتح» خلیفه عثمانی صورت گرفته است ، و او شخص غیر قریشی میباشد، و قبل از آن نیز قسطنطینیه توسط شخص دیگر فتح نشده است.

و اگر به استدلال ابي بکر صدیق رضی الله عنه استناد گردد که در سقیفه بنی ساعده گفته بود ، این امر برای قریش است و سعد بن عبادة نیز با او موافقت نمود و گفت: ***صدقت أنتم الامراء و نحن الوزراء.*** *— یعنی: راست گفتی شما امیران و ما وزیران هستیم.*

در جواب باید بگویم: استدلال ابوبکر درست بود زیرا در آن زمان از میان قریش اکابر و افاضل صحابه حیات داشتند و نسبت به سایر مردمان از مهاجرین و انصار مستحق بر خلافت و امارت بودند ، و باید ایشان ترجحاً متولی خلافت میشدند.

---

[82] . أخرجه أحمد: 108. بسند رجاله ثقات.

[83] . رواه أحمد، و السلسلة الصحيحة ، صحيح الترغيب.. 2963.

[84] . أخرجه الحاكم في المستدرك:8300، 422/4، وقال حديث صحيح الأسناد و وافقه الذهبي.

بناً نظر به ادله که بیان کردیم واضح میشود که خلافت برای قریشی بصورت مطلق ثابت نیست ، پس هرگاه شروط خلافت در وجود قریشی و غیر قریشی به صورت مساوی موجود گردد ، قریشی ترجحاً به خلافت تعین میگردد ، در غیر آن اگر غیر قریشی صالح تر ، شایسته تر باشد باید به خلافت تعین گردد ، همانطوریکه عمر رضی الله عنه گفت: اگر معاذ بن جبل که غیر قریشی بود نسبت به سایر کبار اصحاب که قریشی نیز در میان شان بود خلیفه تعیین میکرد و با هیچ کسی مشورت هم نمی کرد؛ و عمر کسی است که ما به اتباع از وی و سنت وی در صورت که مخالف با قرآن و سنت نبی صلی الله علیه وسلم نباشد مأمور هستیم.

مبحث سوم: منهج و طریقه درست تعین خلیفه

در مسأله چگونگی تعین خلیفه و امام باید بگویم: در تعین خلیفه و ولی الامر مسلمان طریقه و منهج رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و هدایت را اعتبار میدهیم ، بدلیل اینکه الله متعال میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**}.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید ! از الله (با پیروی از قرآن) و از رسول (با تمسك به سنت او) و از زمامداران و صاحبان امر خویش اطاعت کنید.

و اطاعت از اولی الامر متضمن پیروی ازیشان نیز میباشد ، و بهترین اولی الامر و خلفاء همانا خلفای راشدین و کسانیکه ازیشان به نیکی پیروی کرده اند میباشد.

همانطوریکه الله متعال در مورد ایشان میفرماید:{**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**}.

ترجمه: پیشگامان نخستین مهاجران و انصار ، و کساني که به نیکي روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبي پیمودند ، الله از آنان خوشنود است و ایشان هم از الله خوشنودند ، و الله براي آنان جنت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهاي) آن رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آنجا مي‌مانند . این است پیروزي بزرگ و رستگاري سترگ .

و میفرماید:{**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**}.

ترجمه: و هرکس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد ، با پیامبر مخالفت کند ، و راهی غیر مؤمنان را پیروی کند ، او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده است وا میگذاریم ، و (عاقبت) وی را به جهنم میکشانیم و چه بازگشتگاه بدی است.

و طبری در تفسیرش (204/9) میگوید: ***ویتبع غیر سبیل المؤمنین"، یقول: ویتبع طریقًا غیر طریق أهل التصدیق، ویسلك منهاجًا غیرمنهاجهم، وذلك هو الكفر بالله، لأن الكفر بالله ورسوله غیر سبیل المؤمنین.***

ترجمه: (و یتبع غیر سبیل المؤمنین) ، به معنی: پیروی کردن از طریق و شیوه غیر طریق اهل تصدیق را پیروی کند ، و منهج غیر منهج ایشان را تعقیب نماید ، و این کفر به الله میباشد ، بدلیل اینکه کفر هر راه و روش و شیوه غیر از راه الله و رسول او و مؤمنین میباشد.

بناً نزدیکترین مراد از مؤمنین درین آیت صحابه میباشد ، خصوصاً خلفای راشدین ، عشره مبشره و اصحاب غزوه بدر و بیعت رضوان بهترین کسان برای اتصاف به این صفت هستند.

زیرا تنها صحابه خصوصاً عشره مبشره و اصحاب غزوه بدر و اصحاب بیعت رضوان میتوان بر ایمان آنان شهادت داد و قائل به مؤمن بودن آنان بود، و شهادت دادن به ایمان غیر از آنان جز گمراهی نیست ، بدلیل اینکه ایمان یك امر قلبی میباشد، همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم روایت است: «قال سعد: یا رسول الله أعطیت فلاناً و منعت فلاناً ، و هو مؤمن؟ قال: لا تقل مؤمن وقل مسلم- قال ابن شهاب {قالت الاعراب آمنا...}[85]».

ترجمه: (هنگامیکه نبی صلی الله علیه وسلم غنائم را تقسیم میکرد) سعدگفت: یا رسول الله به فلانی دادنی و فلانی را منع کردی، در حالیکه او مؤمن است؟ نبی صلی الله علیه وسلم گفت: کسی را مؤمن نگوید بلکه مسلمان بگوید؛ و ابن شهاب در توضح این حدیث این آیت را شاهد میاورد.{اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو: ایمان نیاوریده اید بلکه بگوید که اسلام آورده ایم...[86]}.

و میفرماید:«**أسلم الناس و آمن عمرو بن العاص**[87]».

ترجمه: مردمان همه اسلام آورده اند ، و عرو بن العاص ایمان آورده است.

و در روایت دیگر از نبی صلی الله علیه وسلم میآید که گفت:«**الاسلام علانیة ، و الایمان في القلب–ثم یشیر بیده إلی صدره و یقول: التقوی هاهنا ، التقوی هاهنا**[88]».

ترجمه: اسلام علنی است و ایمان در قلب- سپس با دست اش بسوی سینه اش اشاره کرد و گفت: تقوی اینجا است ، تقوی اینجا است.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**اقتدوا بالذین من بعدي أبي بكر و عمر**[89] **و فی روایة: إن یطع الناس– اي من بعدي– ابي بكر و عمر یرشدوا**[90]».

ترجمه: بعد ازمن به ابوبكر و عمر اقتداء كنید ، و در روایت دیگر آمده است: اگر- بعداز من- مردم از ابو بكر و عمر اطاعت كنند هدایت میشوند .

---

[85] . رواه النسائی:4993، صححه الآلباني في التعلیق.

[86] . الحجرات:14.

[87] . صحیح سنن الترمذي:3844.

[88] . مصنف ابن ابی شیبة:30319، ضعفه الالباني في ضعیف الجامع:2280، ولكن معناه صحیح لأن لها شواهد عدة.

[89] . رواه الترمذي ، ابن ماجه و احمد ، صحیح الجامع:1142.

[90] . شرح اصول اعتقاد اهل السنة:2503 ، تثبیت الإمامة و ترتیب الخلافة /لابي نعیم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحیحة: 2225.

و ميفرمايد:« **عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهدين من بعدي تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ و إياكم و محدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة**»[91].

ترجمه: برشمامت پیروی از سنت من و سنت خلفای راشده و هدایت شده ، به آن متمسك شوید و با دندان های خویش آنرا محکم گیرد[92] ، و برحذر باشید از امور نو پیدا ، زیرا هر امر نوپیدا بدعت و هر بدعت ضلالت (گمراهی) است.

و از بدترین بدعت های که در عصر حاضر است همانا بدعت دیموکراسی میباشد که در مقابل دین الله و شریعت اسلام به عنوان دین قرار گرفته است ، و اصول و ارکان دیموکراسی کفر آشکار بوده و دعوت گر به آن مشرك و دشمن اسلام میباشد؛ و انتخابات یکی از مظاهر عمده و اساسی در دیموکراسی است.

و از طرف دیگر نبی صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از مشابهت به کفار خصوصاً در امور دینی ایشان منع کرده است ، و اصول حکومت و رعیت دارای از مؤلفه ها و شاخصه های ارزنده و مهم هردین به شمول ادیان آسمانی است ، و مخالفت با کفار در امور دینی شان از اصول و اساسات شریعت اسلامی میباشد.

طوریکه الله متعال میفرماید:{**وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**}.

ترجمه: یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد ، تا اینکه از دین (و ملت) ایشان پیروی کنی، بگو: تنها هدایت الله هدایت است ، و اگر از خواستها و آرزوهای ایشان پیروی کنی ، بعداز آنکه علم و آگاهی یافته ای ، هیچ سرپرست و یاوری از جانب الله برتو نخواهد بود.

و دین یا ملت: در نزدیکترین معانی آن در لغت عبارت از : شرع، قانون، طریقت، مذهب، عادت، آداب و رسوم ، اطاعت و بنده گی ، فرمانبرداری کردن ، پذیرفتن ذلت، خضوع کردن در برابر قدرت و سیطره فردی خاص ، خدمت کردن، کاملاً در اختیار کسی بودن....است.

اما در اصطلاح قرآن: استیلاء و چیره گی از جانب کسی که دارای سلطه برتر است ؛ و اطاعت، بنده گی و خضوع در برابر کسی که دارای سلطه و قدرت است ؛ و حدود ، قوانین ، راه و روشی که مردم از آن پیروی می کنند ؛ و حاکمیت و سلطه برتر ؛ و اطاعت کردن و پذیرفتن سلطه آن حاکمیت مطلق و برتر.... [93].

---

[91] . رواه ابن ماجه و الترمذي و صحيح الجامع:2549، صحيح الترغيب:37.

[92] . نواجذ: دندان های اخیر را میگوید: که نشانده ای تأکید بر اتباع است.

[93] . المصطلاحات الاربعة/ للأستاذ ابوعلی المودودی،ص193-196.

و میفرماید: {**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**}.

ترجمه: و بمانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند ، پس از آنکه نشانه های روشن (وحی الهی) برای آنان رسید.

و میفرماید : {**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**}.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر از کافران فرمانبرداری کنید ، شما را به کفر بر میگرداند و زیان دیده (از سوی ایمان ودین به سوی کفر و حرمان) بر میگردید.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**لتتبعن سنن الذين من قبلكم شبرا بشبر أو ذراعا بذراع حتى لو سلكوا جحر ضب لسلكتموه قالوا: اليهود و النصارى؟ قال: فمن؟**[94]».

و شیخ الاسلام ابن تیمیة در مورد مخالف و عدم مشابهت در امور با کفار کتاب مفیدی را تحت عنوان «***أقضاء الصراط المستقيم مخالفة اصحاب الجحيم***[95]»تحریر نموده است و میگوید: ***المُشابهة تفضي إلى كفر ، أو معصية غالباً***[96].

ترجمه: *مشابهت (در امور کفار و مشرکین) غالباً معصیت و گناه و گاهی اوقات به درجه کفر میرسد.*

مبحث چهارم: چگونگی و شیوه های تعین خلیفه.

طریقه و منهج نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین در تعین خلیفه دو شیوه میباشد:

1 – استخلاف (مطلق جانشینی).

2 – شوری (اهل حل و عقد).

1 –استخلاف:

از سنت نبی صلی الله علیه وسلم و ابی بکر صدیق رضی الله عنه ثابت میباشد ، **اما نبی صلی الله علیه وسلم:** در حیات خویش کسانیرا که به ولایت امر مسلمانان میگماشت ، از بهترین شان در علم و فقاهت ، فضلیت ، تقوی ، قوت و شجاعت ، عدالت و استقامت در دین ، صداقت و حریت ...میبودند ، و همینطور اشخاصی را که از ایشان در امور مسلمین و جهاد با کفار مشورت اخذ مینمود دارای چنین صفات بودند ، طوریکه از ابو بکر صدیق ، عمر بن خطاب ، عثمان بن عفان ، علی بن ابی طالب ، سعد بن معاذ ، براء بن عازب ، عمرو بن عاص ، أسید بن حضیر....وغیر اصحاب مشوره میکرد ، یعنی آنانرا اهل حکومت ، علم و فقاهت و دولت داری میدانست ، و از طرف دیگر به فضائل بسیاری از صحابه اشاره نموده است ، که در رأس افضل ترین این اشخاص ابي بكر صديق قرار دارد ، و رویات زیادی درین مورد موجود است ، همچنان حدیث عشره

---

[94] . صحيح الجامع:1608-5063.

[95] . یعنی از مقتضیات قرار گرفتن و بودن در راه و شیوه درست و منهج صحیح مخالفت نمودن اهل جهنم یا کفار و مشرکین میباشد.

[96] . اقتضاء الصراط المستقيم، ص184.

مبشره و ترتیب اسم بردن از آنها دلالت بر درجه فضلیت آن اصحاب دارد ، همانطوریکه در حدیث میآید:« **أبوبكر في الجنة ، وعمر في الجنة ، و عثمان في الجنة ، علي فی الجنة ، طلحة في الجنة ، الزبير في الجنة ، عبدالرحمن بن عوف في الجنة ، وسعد في الجنة و سعيد في الجنة ، و أبو عبيدة بن الجراح في الجنة** [97]».

و عمر بن خطاب نیز بر اساس همین معیار شوری اهل حل و عقد را تأسیس کرد و این اشخاص را مستحق خلافت دانست ، و گفت من شش نفر از کسانیکه الله و رسول اش از آنان راضی بود برای شما پیش کرده ام پس شما از میان خویش خلیفه را انتخاب کنید، زیرا درین حدیث و ترتیب آن اشاره به خلافت این اشخاص وجود دارند هرچند صراحت ندارد.

همچنان اشاره دیگری که به استخلاف ابي بکر صدیق از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد این حدیث است:«**أتت امرأة النبي صلى الله عليه وسلم ، فأمرها أن ترجع إليه ، قالت: أرأيت إن جئت و لم أجدك ؟ كأنها تقول: الموت ، قال صلى الله عليه وسلم: إن لم تجديني فأتي أبا بكر**[98]».

ترجمه: زنی (به قصد حاجتی) نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد ، پس او را امر کرد تا بار دیگر نزدش بیآید، آن زن گفت: به من خبره ده اگر آمدم و ترا نیابم (چه کار کنم ؟) ، گویا آن زن از مرگ نبی صلی الله علیه وسلم کنایت میکرد ، گفت: اگر مرا نیابی نزد ابو بکر برو.

و میفرماید: «**اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر و عمر**[99]. **و فی رواية: إن يطع الناس– اي من بعدي– ابي بكر و عمر يرشدوا**[100]».

ترجمه: بعد ازمن به ابوبکر و عمر اقتداء کنید ، و در روایت دیگر آمده است: اگر– بعداز من– مردم از ابو بکر و عمر اطاعت کنند هدایت میشوند .

و از عایشه رضی الله عنها رواست است که میگوید:« **لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم أمر أبا بكر أن يصلي بالناس**[101] – **و في رواية عن عائشة : لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه ، أتاه بلال يوذنه بالصلاة ، فقال: مروا أبا بكر فليصل. قلت: إن أبا بكر رجل أسيف ، إن يقم مقامك يبك ، فلا يقدر على القراءة ، قال: مروا أبا بكر فليصل. فقلت مثله ، فقال في الثالثة و الرابعة : إنكن صواحب يوسف ، مروا أبابكر فليصل. فصلى...**[102]».

---

97. صحیح سنن الترمذي: 3747.
98. متفق عليه.
99. رواه الترمذي ، ابن ماجه و احمد ، صحيح الجامع:1142.
100. شرح اصول اعتقاد اهل السنة:2503 ، تثبيت الإمامة و ترتيب الخلافة /لابي نعيم الاصبهاني: 48، السلسلة الصحيحة: 2225.
101. متفق عليه ، فضائل الصحابة/ لأحمد بن حنبل: حديث:78.
102. متفق عليه/ فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل: 589.

ترجمه: هنگامیکه نبی صلی الله علیه وسلم مریض شد ، ابو بکر را امر کرد تا برای مردم نماز بگذارد ، و در روایت دیگر آمده است : آنگاه که نبی صلی الله علیه وسلم مریض شد ، همان مریضی که در آن وفات کرد ، بلال نزدش آمد تا او را برای نماز با خبر گرداند ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: نزد ابو بکر بروید تا برایتان نماز گزارد ، من گفتم: ابوبکر مردی نرم دلی است چون به جایگاه تو بایستد گریه اش می گیرد ، و توان آنرا ندارد که قرائت کند ، نبی صلی الله علیه وسلم گفت: نزد ابو بکر بروید تا برایتان نماز بگزارد ، من گفته ام را تکرار کردم ، و نبی صلی الله علیه وسلم نیز بار سوم و چهار عین جواب را داد و در اخیر گفت: شما زنان به مانند زنان هم صحبت یوسف هستید ، ابو بکر را بگوید تا برای مردم نماز بگزارد. پس ابوبکر برای مردم نماز گزارد.

این احادیثی را که ما درینجا نقل کرده ایم و سایر احادیث متعدد دیگر همه دلالت به اشاره استخلاف نبی صلی الله علیه وسلم به ابوبکر و عمر دارد ، اما از قرائن تأکید نبی صلی الله علیه وسلم به خلافت ابوبکر بعد از خودش بیشتر دیده میشود ، و اهل علم و حدیث و مؤرخین نیز بر صدق این ادعاء نظر به فضائل ابوبکر و دلائل و شواهد از اقول نبی صلی الله علیه وسلم و روحیه صحابه قائل هستند ، با وجود آنکه صریحاً نبی صلی الله علیه وسلم هیچ کسی را بعد از خود امام مسلمانان تعین نکرده بود.

و برعکس عبدالرحمن بن سمرة و عباس بن عبدالمطلب ، ابي ذر غفاري ...ویکتعداد دیگر از صحابه را از گرفتن امارة و تولی ولایت امر مسلمانان منع نموده است.

و از جهت دیگر ولایت صغراء (تولی بر امارت لشکر و ولایات دارالاسلام) دلیل بر ولایت کبراء (خلافت و ولایت امر عام مسلمانان) میباشد.

زیرا نبی صلی الله علیه وسلم ابوذر رضی الله عنه تنها به دلیل ضعف بدنی گفت : حتی ولایت دو نفر بلکه ولایت يك نفر یعنی ولایت مال یتیم را نیز عهده دار مشو ، و اصحابی چون ، ابوبکر صدیق ، عمر ، علی ، معاذ بن جبل ، ابوعبیده بن الجراح ، علی بن ابي طالب ، عمرو بن عاص ...را که شایستگی و توانائی عهده دار شدن ولایت امر مسلمانان را داشت ، بر امارت لشکر و یا ولایت امر ولایات دار الاسلام گماشت، که بعداز رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز این امر در اقوال ابوبکر ، عمر و سایر صاحبه ثابت شد که آنان توانائی عهده دار شدن خلافت را میباشند و بسیاری از آن اصحاب چون ابوبکر ، عمر و علي رضی الله عنهما به خلافت رسیدند ، و یکتعداد دیگر شان چون عبدالرحمن بن عوف ، زبیر بن عوام ...بعنوان اشخاص پیشنهادی برای عهده دار شدن خلافت از طرف عمر ، و عثمان رضی الله عنهما پیشنهاد شدند.

اما عمل ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد استخلاف اش به عمر بن خطاب صراحت کامل دارد ، طوریکه : موضوع خلافت را بعد از خود در میان صحابه رضی الله عنهم به مشوره گذاشت ، و با هرکسیکه در این مورد صحبت میکرد آنشخص این امر را از خود دفع و آنرا برای برادر دینی خود که او را صالح تر و داری اهلیت کامل به این امر میدید میطلبید ، از همین جهت يك تعداد زیادی اصحاب جمع شده و نزد ابوبکر مراجعه کردند و

گفتند: *ای خلیفه رسول الله* ما میخواهیم نظر تو را درین مورد بدانیم ؟ ؛ ابوبکر گفت: مرا مهلت بدهید تا ببینم چه شخصی درین امر با الله و دین و بنده گان الله صالح است.

پس ابوبکر عبدالرحمن بن عوف را خواست و برایش گفت: مرا از عمر بن خطاب با خبر ساز ؟ عبدالرحمن گفت: مرا از چیزی میپرسی که تو نسبت به من آگاه تر به آن هستی! ابوبکر گفت: این موضوع در جایش بگذار، تو در موردش چه میگوئی؟ عبدالرحمن گفت: به الله سوگند که او بهتر از آنچیزی است که تو در مورد آن تصور میکنی ؛ بعداً عثمان بن عفان را خواست ، و گفت: مرا از عمر بن خطاب با خبر ساز ؟ عثمان گفت: تو آگاه ترین ما نسبت به او هستی! ابوبکر گفت: باوجود آن ای ابو عبدالله ؟ پس عثمان گفت: به الله سوگند آنچه من نسبت به آن آگاهم اینست که آنچه در نهان دارد بهتر از آنچیزیست که آشکار میسازد[103] ، و به مانند او شخصی در میان ما نیست ؛ پس ابوبکر گفت الله ترا رحمت کند ، اگر عمر این امر را نپذیرد دست از تو بر نمی دارم ، بعداً أسید بن حضیر را خواست ، و عین سؤال را از وی کرد ، أسید گفت: به الله سوگند که او را بعداز تو بهترین شخص میدانم ، به رضایت الله راضی میشود و به خشم الله خشم میگیرد ، و کسی است که نهان اش بهتر از آنست که آشکار میسازد ، و برای این امر (خلافت) هیچ کسی شائسته تر نسبت به او نیست ، و همین طور با سعید بن زید و یکتعداد دیگر از کبار صحابه و انصار و مهاجرین مشوره کرد ، و همه ایشان تقریباً در مورد عمر به یك نظر بودند ، بجز طلحه بن عبیدالله که از شدت عمر خوف داشت ، و برای ابو بکر گفت: برای الله چه خواهد گفتنی هنگامیکه ترا از استخلاف ات به عمر بر بالای ما سؤال کند در حالیکه شدت و غلظت (سختگیری) وی را میبینی؟ ابوبکر گفت: مرا بنشانید! و گفت: آیا مرا از الله میترسانید؟ نابود باد هرکسی که در امور بر شما ظلم روا دارد ، و اگر الله از من پرسید برایش میگویم: یا الله من بر بالای ایشان بهترین کسان تو را خلیفه گردانیده ام ، بعداً برای کسیکه او را از غلظلت و شدت عمر میترسانید بیان کرد، این بدان خاطر است که حالا او (طلحه) مرا بسیار ملایم میبیند (و از شدت و سختگیری عمر هراس دارد) اما هنگامیکه این امر را بر عمر تفویض کردم بسیاری از سخت گیری ها و شدت خویش را کنار میگذارد[104].

و بدین ترتیب ابوبکرصدیق ، عمر بن خطاب را جانشین خویش تعین کرد.

و از عمر بن خطاب در مورد تعین جانشین اش روایت است که میگوید:« **لو أدركت أبا عبيدة بن الجراح فاستخلفته و ما شاورت فيه فإن سئلت عنه ، قلت: استخلفت أمين الله و أمين رسوله**[105]».

---

[103] . أن سريرته خير من علانيته.

[104] . الانشراح و رفع الضيق في سيرة أبي بكر الصديق/ علي محمد الصلابي: ص 391-392.

[105] . فضائل الصحابة: 1285-1287، زيرا از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید: «ولكل أمة أمين و أمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح».- برای هر امتی امینی قرار داده شده است ، و امین این امت ابوعبیدة بن الجراح است.

ترجمه: اگر ابو عبیدة بن الجراح را حالا زنده میدیدم ، حتماً او را (بعد از خویش) خلیفه تعین میکردم ، و درباره او با هیچ کسی مشورت نمیکردم در صورتیکه در مورد وی پرسیده میشدم ؟ ، میگفتم : امین الله و امین رسول او را خلیفه گردانیده ام.

و در روایت دیگر از عمر میآید که گفت:« **إن أدركني أجلي و أبو عبيدة بن الجراح حي استخلفته ، فإن سألني الله لمَ أستخلفته على أمة محمد صلى الله عليه وسلم ؟ قلت: إني سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول:** «**إنه أمين هذه الأمة**» **و إن أدركني أجلي و قد مات أبو عبيدة ، استخلفت معاذ بن جبل . فإن سألني ربي عزوجل: لم استخلفته ؟ قلت: سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول:** «**إنه يحشر يوم القيامة بين يدي العلماء ربوة- نبذة**»[106] **ولو استخلفت سالما مولى أبي حذيفة ، فسألني عنه ربي : ما حملك على ذلك ؟ لقلت : رب سمعت نبيك و هو يقول : إنه يحب الله حقا من قلبه**[107]**.و فی رواية : قال عمر عند موته : ولو أدركني أحد رجلين ثم جعلت هذا الأمر إليه لوثقت به: سالم مولى أبي حذيفة ، و أبو عبيدة بن الجراح**[108].[109]».

ترجمه: اگر مرگ من فرا رسید و ابو عبیده بن الجراح زنده بود ، او را جانشین خویش میگردانم ، اگر الله از من پرسید چرا او را بر امت محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه گردانیدی میگویم: از رسولت صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت: او امین این امت است ، و اگر مرگ من فرا رسید و ابو عبیده مرده بود ، معاذ بن جبل را خلیفه تعین میکنم ، و اگر الله عزوجل از من پرسید برای چه او را خلیفه تعین کرده ام ؟ میگویم: از رسول ات صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت: معاذ بن جبل در روز محشر در میان علماء چون تپه یا بلندی آشکار است ، و اگر سالم غلام آزاد شده أبي حذيفة را خلیفه تعین کنم و الله مرا بپرسد چه باعث شد تا او را به این منصب بگماری ، میگویم: از نبی ات شنیدم که میگفت: او الله را بحق از قلب خود دوست داشت ، و در روایت دیگر آمده است: که عمر هنگام مرگ خویش گفت: اگر ازین دو شخص را (زنده) میافتم ، حتماً این امر (خلافت) را به ایشان وثیقه میکردم (یعنی بدون هیچ تکلفی خلافت را به ایشان میسپردم) ، **سالم غلام آزاد شده أبي حذيفه و أبو عبيده بن الجراح را.**

و از عائشه رضی الله عنها پرسیده شد:«**من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه؟ قالت: أبو بكر ، فقيل لها: ثم من ؟ بعد أبي بكر قالت : عمر ، ثم قيل لها من ؟ بعد عمر ، قالت : أبو عبيدة بن الجراح.**».

---

[106] . رواه احمد في مسنده :108.

[107] . رواه احمد بسنده رجاله ثقات، قال ابن حجر في الفتح (127/13).

[108] . أخرجه أحمد في مسنده 18/1 ، تاريخ الخلفاء/للسيوطي:ص109، قال: و هذا اسناد رجاله ثقات.

[109] . أبو عبيده بن الجراح رضی الله عنه در طاعون عمواس در سال 18ه به سن 58 سالگی وفات کرد ، و معاذ بن جبل همچنان در همین طاعون به سن 38 سالکی وفات نمود.

ترجمه: اگر رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از خويش خليفه و جانشينى بر ميگزيد چه كسى بود؟ عائشه گفت: أبو بكر ، برايش گفته شد بعد از ابوبكر چه كسى ؟ گفت: عمر ، بار ديگر از او پرسيدند سپس چه كسى؟ گفت: أبو عبيده بن الجراح.

بناً واضح ميگردد كه خليفه قبلى در يك شيوه و منهج درست قياس و اجتهاد ميتواند كه شايسته ترين فرد را از اهل علم ، فقاهت ، عدالت ، و امانت و قوت كه مردم از وى راضى باشند با مشاورت اهل مشوره به عنوان جانشين و خليفه بعداز خويش تعين كند ، و مشاورت غير از (رأى دهى نظام جمهورى و ديموكراسى است)، زيرا مشورت مستلزم بيان دلائل شرعى و منطقى بر هر اظهار رأى ميباشد ، پس هنگاميكه جروحات (رد) شخص نسبت به تعديل (تأييد) اش بيشتر باشد سبب سقوط و انتفاء شروط امامت و خلافت از وى ميگردد ، همانطوريكه در قضيه استخلاف و مشوره ابوبكر صديق براى عمر بن خطاب بيان گرديد، و ديده شد كه جرح طلحه رضى الله عنه را اعتبار نداد.

2 -شورى (اهل حل و عقد):

همانطوريكه شيخ رشيد رضا در كتاب خويش «الخلافة» ميگويد: ***اتفق أهل السنة على أن نصب الخليفة فرض كفاية ، و أن المطالب به أهل الحل و العقد في الأمة ، ووافقهم المعتزلة و الخوارج على أن الامامة تنعقد ببيعة أهل الحل و العقد***[110].

ترجمه: اهل سنت اجماع دارند كه نصب (انتخاب) خليفه فرض كفائى ميباشد ، و براى آن وجود اهل حل و عقد از ميان امت ضرورى است ، و درين امر با ايشان معتزله و خوارج نيز اتفاق دارند ، اينكه امامت (خلافت) با بيعت اهل حل و عقد منعقد ميگردد.

و اهل حل و عقد بايد از جمله كسانى باشند كه شروط خلافت و امامت در وجودشان متوافر باشد ، بدليل اينكه هنگاميكه عمر شش نفر از بهترين و صالحترين و پابندترين صحابه به قرآن و سنت را نبى صلى الله عليه وسلم در حيات خويش از ايشان راضى بود بعنوان «أهل حل و عقد» برگزيد، يعنى: عمر آنانرا بعنوان مستحقين خلافت بعداز خود ميدانست[111] و گفت: از ميان خويش آن يكنفرى را متولى امر خلافت گردانيد كه پنج عضو ديگر با او

---

[110]. الخلافة:ص18.

[111]. عثمان بن عفان ، علي بن أبي طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، طلحه بن عبيدالله ، زبير بن عوام ، سعد بن أبي وقاص، و عبدالله بن عمر بدون حق تولى خلافت.

موافق باشد، پس همه ئی آنان شروط خلافت را داشتند که بعداً نیز عثمان و علي از میان آنها به خلافت راشده رسیدند، و ابوبکر صدیق نیز در عصر خویش به تبع از نبی صلی الله علیه وسلم شوری ای تأسیس نموده بود که با آنان در امور حکومت و دولت مشوره مینمود و آنان کسانی بودند که شائستگی خلافت را داشتند[112].

و تعین خلیفه ازین طریق شوری «اهل حل و عقد» از سنت های برتر دو خلیفه راشده ، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی الله عنهم است.

طوریکه علي محمد الصلابي درینمورد میگوید: «عمر بن خطاب رضی الله عنه شوری اهل حل و عقد را که متشکل از شش نفر کبار اصحاب که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام وفات از همه ایشان راضی بود و از جهت دیگر در وجود همه ایشان شایستگی و توانائی عهده دار شدن مسئولیت خلافت را میدید تأسیس نمود ، که شامل « عثمان به عفان ، علی بن ابي طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، زبیر بن عوام ، سعد بن ابي وقاص ، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنهم» بودند ، و گفت: با یکدیگر به شمول عبدالله بن عمر مشورت کنید اما عبدالله حق خلیفه شدن را ندارد ، و تا آنکه شما خلیفه را از میان خویش تعین میکند صهیب موقتاً امور امامت مردم را به پیش میبرد ، و ای مدت را سه روز تعین کرد و گفت: در روز چهار خلیفه را حتماً از میان تان انتخاب کنید ، و در صورتیکه سه نفر به یك شخص و سه نفر به شخص دیگر راضی بود در آنصورت اگر به فیصله عبدالله قناعت نمودید پس خلیفه را عبدالله انتخاب کند ، و اگر راضی نبودید در هر جهتی که عبدالرحمن بن عوف قرار داشت خلیفه را از همان جهت انتخاب نماید زیرا او شخص مسدد[113] و رشید و بهترین اهل رأی است.

و بعداً چون عبدالرحمن بن عوف خود اعضای شوری را دعوت به کناره گیری از عهده دار شدن امر خلاف به نفع یکی از برادران که او را صالح تر و شایسته تر از خود به امر خلافت میبیند دعوت کرد ، تا بهترین کسان و صالح ترین آنان باقی بماند ، زبیر به نفع علی ، و طلحه به نفع عثمان ، و سعد به نفع عبدالرحمن کناره گیری کرد ، و چون عثمان و علی رضی الله عنهما سکوت کردند ، عبدالرحمن نیز در برابر کناره گیری از عهده دار شدن خلافت خواست امر تعین خلیفه به او واگذار شود که عثمان و علي نیز پذیرفت ، سپس عبدالرحمن بعداز مشوره با بزرگان صحابه و انصار و مهاجرین و با اعضای شوری به شمول عثمان و علي با عثمان بیعت نمود[114]».

و عثمان به عفان رضی الله عنه نیز برای تعین جانشنین خود از همین شیوه استفاده کرد ، و اعضای شوری بعداز عثمان علی رضی الله عنه را مستحق خلافت دانستند.

بناً بر ماست تا از شیوه و منهج رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین در تعین اولی الامر پیروی کرده و از محدثات (امور جدید و نوپیدا) دوری و اجتناب کنیم ، و هدایت را در اتباع از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش جستجو نمایم ، زیرا غیر از آن همه ضلالت و گمراهی است.

طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من أحدث في أمرنا هذا ما ليس فيه ، فهو رد**».

---

[112] . عمر بن خطاب ، عثمان بن عفان ، علي بن أبي طالب ، عبدالرحمن بن عوف ، معاذ بن جبل ، أبي بن كعب ، زيد بن ثابت.

[113] . راسخ و ثابت قدم.

[114] . تيسر الكريم المنان في سيرة عثمان بن عفان رضى الله عنه/ علي محمد الصلابي:ص 56-57.

ترجمه: هرکسیکه درین دین ما (که همانا اسلام است) چیزی را اختراع کند که ما برآن نباشم ، آن امر رد و باطل است[115].

و میفرماید: « **أوصاكم بتقوى الله و السمع و الطاعة ، و إن عبدا حبشياً ، فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلاف كثيرا ، فعليكم بسنتي و سنة الخلفاء المهدين الراشدين ، تمسكوا بها و عضوا عليها بالنواجذ ، و أياكم و محدثات الأمور ، فإن كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة** [116]– **و في رواية: كل ضلالة في النار**[117]».

ترجمه: شما را به تقوى الله و شنيدن و اطاعت كردن از اولی الامر (شرعی) تان هرچند غلام حبشی سیاه پوست باشد توصیه میکنم ، زیرا مردمان که بعد از من زندگی میکنند اختلافات زیادی را خواهند دید ، پس بر شما (و آنان است) که از سنت من و سنت خلفای هدایت و راشده پیروی کرده و به آن متمسك شود و با دندان های خویش آنرا محکم گیرید ، و از امور نو پیدا و اختراع شده بر حذر باشید ، زیرا هر امر نوپیدا بدعت و هر بدعت ضلالت است – و در روایت دیگر آمده است : و هر ضلالت (گمراهی) در آتش جهنم.

این حدیث متضمن چند فایده مهم رد بر انتخابات و پیروی از نظام دیموکراسی و جمهوری است:

1 –نبی صلی الله علیه وسلم بعنوان صاحب وحی میگوید شما باید از امیر و ولی الامر شرعی تان هرچند شروط امارت و خلافت در وجود غلام حبشی (سیاه پوست که سرش به مانند کشمش باشد) جمع شود بشنوید و اطاعت کنید و برای طلب قدرت و امارت بعضی از شما گردن های بعض دیگرتان را نزید زیرا خیر امت در جماعت است و اینکه ایشان بر يك امیر جمع باشند.

و همطینور نباید برین غلام حبشی به قصد عزل وی از خلافت خروج و قیام صورت گیرد مادامی که بر قرآن و سنت حکم میکند[118].

و این خود رد بر طلب قدرت و دسته بندی افراد به گروه ها و احزاب جهت طلب قدرت و امارت میباشد ، و همچنان رد بر خروج و قیام به قصد عزل و خلع خلیفه بدون آنکه از وی کفری دیده شده باشد.

---

[115] . البخاري: تعليق شيخ مصطفى البغاء: (أحدث) : يعني اختراع نمود ، (أمرنا هذا): يعني اين دين ما كه همانا اسلام است ، (ما ليس فيه) : يعني: آنچه در كتاب و سنت موجود نباشد و يا چيزى باشد كه در تعارض با احكام قرآن و سنت باشد. (ما ليس منه) ، يعني : رد و باطل بوده و هيچ به حساب ميآيد.

[116] . صحيح سنن أبي داود:4607.

[117] . متفق عليه.

[118] . زيرا در حديث ديگر كه مكمل اين حديث است ميآيد. **إن أمر عليكم عبد مُجدع يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و أطيعوا.**

2 - نبی صلی الله علیه وسلم میگوید: شما اختلافات زیادی را شاهد میباشید و حزب گرائی و فرقه سازی و دسته بنده افراد در جمعیت ها واحزاب را خواهید دید (یعنی دیموکراسی و لیبرالیزم و نشنلیزم یا پولورالیزم کمونیزیم...آئدیولوژی یا پارادائم حاکم بر جهان خواهد شد) ؛ که این آئدیولوژی ها بوجود آورنده اختلاف و عدم اجماع و موافقت در امور است ، و هریك ازین فرقه ها و احزاب برای طلب و کسب قدرت تحت یک جبر مصنوعی جهت از آئدلوژی ها را میگیرد ، و چون موقف آن آئدیولوژی ضعیف شود بسمت آئدولوژی حاکم میرود.

3 - پس در چنین حالت بر مسلمان واجب است تا به سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین در همه امور خویش به شمول نظام حکومت و دولت پیروی کنند ، و شیوه و طریقه ای را که آنان برای پیش برد امور و نظام حکومت در پیش گرفته بودند الزاماً اختیار نمایند ، زیرا یگنانه راه و منهج درست همین میباشد و بس.

و بعداً نبی صلی الله علیه وسلم به تمام تأکید و اصرار میگوید که به همین طریقه و منهج متمسك گردید ، و از امور نو پیدا و بدعتها بر حذر باشد ، و از بدترین و شرترین امور نوپیدا همین دیموکراسی و نظام جمهوری است ، هرچند نطفه های آن به زمان های خیلی دور بر میگردد اما در قرن 19 و اوائل قرن 20 عملاً بشکل امروزی آن ظهور و انکشاف کرده است، و با به وجود آمدن آن خلافت اسلام ازمیان برداشته شد.

4 - همچنان این حدیث متضمن اجتناب از پیروی و تقلید امور غیر مسلمانان میباشد ، زیرا واضح است که امور کفار و مشرکین بر غیر هدایت الله و رسول او صلی الله علیه وسلم استوار میباشد، در غیر آن حتماً رسول الله صلی الله علیه وسلم و بهترین مردمان یعنی صحابه به آن عمل میکردند، بناً نظر به دلالت این حدیث و سایر نصوص پیروی کردن از راه و طریقه غیر مسلمان جز گمراهی نیست.

طوریکه الله متعال میفرماید:« **فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**». ترجمه: و بعد از حق و هدایت چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

و انتخابات و نظام جمهوری و دیموکراسی یکی از مظاهر برجسته دین کفری غرب (یهود و نصاری) میباشد، که مسلمانان شدیداً از مشابهت به آنان منع شده است.

مسأله: **حکم تعین مدت بر خلیفه یا ولی الامر مسلمانان برای مدت های معین 5سال یا 7 سال ..چیست؟**

در جواب میگویم: تعین مدت برای خلیفه یا ولی الامر عام مسلمانان از امور بدعی و محدث بوده و بر خلاف نصوص شرعی و سنت خلفای راشدین میباشد.

طوريكه از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است که میگوید:«**من أطاعني فقد أطاع الله ، و من يعصني فقد عصى الله ، و من يطع الأمير فقد أطاعني ، و من يعص الأمير فقد عصاني**[119] ».

ترجمه: کسیکه از من اطاعت کنند به مانند آنست که الله را اطاعت کرده است ، و کسیکه از (اطاعت) من عصیان[120] و سرکشی کند از اطاعت الله عصیان و سرکشی نموده است ، و هرآنکه از امیر (اولی امر شرعی) اطاعت کند همانا از من اطاعت کرده است ، و کسیکه از (امیر و اولی الامر شرعی) عصیان و سرکشی نماید از من سرکشی کرده است.

و بزرگترین عصیان و سرکشی در برابر امیر همانا خلع وی از خلافت و امارت میباشد زیرا خلع و عزل خلیفه مستلزم و مقتضی خروج و قیام علیه وی میباشد ، و خروج و قیام علیه وی مستلزم و مقضی عدم اطاعت و عصیان از اطاعت وی است.

و در حدیث دیگر از نبی صلی الله علیه وسلم روایت است:«**إن بني إسرائيل كانت تسوسهم أنبياؤهم ، كلما ذهب نبي ، خلفه نبي ، و أنه ليس كائن بعدي ، نبی فيكم. قالوا: فما يكون؟ يا رسول الله ، قال: تكون خلفاء ، فتكثر. قالوا: فكيف نصنع؟ قال: أوفوا ببيعة. الأول. فالأول، أدوا الذي عليكم ، فسيسألهم الله عزوجل ، عن الذي عليهم**[121] ».

ترجمه: بنی اسرائیل را انبیاء ایشان سیاست[122] (قیادت و رهبری) میکرد ، هر نبی ایکه از میان شان میرفت (فوت میکرد یا کشته میشد) نبی دیگر در عقب اش بود (و یا مبعوث میگردید) ، اما بعداز من هیچ نبوت دیگر نیست ، اصحاب گفتند: به چه خواهد بود (و چه کسانی امور مرا به پیش میبرد) ؟ یا رسول الله ، گفت: خلفاء (جانشینانی) خواهند بود، اما زیاد میباشند ، اصحاب گفتند: پس آنگاه چه کار کنیم؟ گفت: به بیعت اول خویش وفاء کنید ، و برشماست تا حق آن بیعت اول را که بر بالای شما است اداء کنید (یعنی: از امیر اول کاملاً اطاعت نماید) ، زیرا ایشان از رعیت داری شان نزد الله عزوجل مسئول هستند.

و از عبادة بن الصامت روایت است میگوید:« **دَعَانَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ**

---

[119] .مسلم.

[120] . العصيان: ضد طاعة و خروج عن الطاعة = كفر و الفسق ، و الطغيان: هو مجاوزة الحد في العصيان./مجمل اللغة لابن فارس: ص 583.

[121] .متفق عليه. صحيح سنن ابن ماجه: 2871.

[122] . السياسة: یعنی: پیش برد امور مردم و حکومت بر آنان به شیوه ای که مصلحت در آن است ، و (تسوسهم الانبياء) یعنی: انبیاء ایشانرا قیادت و رهبری میکرد و متولی امور و شئون دینی و دنیوی... ایشان بود.

الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ[123] **– و في رواية عند ابن أبي عاصم: و إن أكلوا مالك و ضربوا ظهرك**[124]» .

–نبی صلی الله علیه وسلم ما را بخاطر بیعت نزد خویش خواست، پس بیعت کردیم و از آنجمله اموری که از ما بیعت گرفت این بود که : در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و ترجیح دیگران برما[125]، ازیشان بشنویم و اطاعت کنیم، و با صاحبان امر (حکام و امیران خویش) بخاطر حکومت و سایر مسائل درگیر جنگ نشویم، مگر زمانیکه کفر آشکاری ازیشان ببینیم که از جانب الله و (رسول اش) بر آن دلیل باشد– و در روایت دیگر نزد ابن أبي عاصم آمده است: هرچند مال ات را به ناحق بگیرد و بر پشت ات بر به ناحق دُره زند.

پس ازین دو حدیث به صراحت معلوم میشود هرگاه با یك امیر یا ولی الامر بیعت گردد اطاعت از او تا آنکه کفر صریح از وی دیده نشود واجب میباشد ، وبیعت در زمان حیات و اسلام او با امیر و خلیفه دوم باطل و درست نمی باشد.

نووی در شرح مسلم (232/12) میگوید: *این حدیث از معجزات نبوت است و این خبر از طریق متواتر روایت شده است که در آن تشویق به سمع و اطاعت از امیر (اول) شده است ، هرچند متولی ظالم و ستمگر باشد ، و باید حق وی در اطاعت و عدم خروج علیه وی (به قصد خلع و عزل) اداء گردد ، بلکه باید به الله تضرع و نیایش کنند تا اذیت و ظلم او را از بالایشان برداشته و شر اش را دفع نماید و او را صالح گرداند*[126].

و همچنان در شرح (229/12) میگوید: ***و قال جماهير أهل السنة من الفقهاء و المحدثين و المتكلمين لا ينعزل بالفسق و الظلم و تعطيل الحقوق و لا يخلع و لا يجوز الخروج عليه بذلك بل يجب وعظه و تخويفه. للأحاديث الواردة في ذلك. قال القاضي و قد أدعى أبوبكر بن مجاهد في هذا الإجماع.***

ترجمه: و جمهور أهل سنت و فقهاء و محدثین و متکلمین میگویند: ولی الامر با فسق و ظلم و تعطلیل حقوق (رعایا) عزل و خلع نمیشود ، و خروج و قیام علیه وی به این دلایل جواز ندارد ، بلکه لازم است که وعظ و نصحیت شده و از الله ترسانیده شود ، نظر به احادیث صحیح که درین مورد روایت شده است ، و قاضی عیاض و أبوبکر بن مجاهد درین مورد اجماع را روایت و ادعاء کرده اند.

و سنت خلفای راشدین نیز در عدم تعین مدت برای خلیفه روشن است ، طوریکه ابوبکر صدیق ، عمر به خطاب ، عثمان بن عفان ، علی بن أبی طالب رضی الله عنهم ، هیچ یك برای مدت معینی خلیفه انتخاب نگردیده بودند.

---

123 . بخاری : 7056.مسلم : 1709.

124 . السنة لإبن أبي عاصم: 1026– صححه شيخ ألآلباني، في تعليق.

125 . مصطفی البغاء در تعلیق این لفظ میگوید: (أثر علينا) : یعنی: هرچند ما را از گرفتن حقوق منع کند، و یا حقوق ما را زیر پا نماید.

126 . باب الوفاء ببيعة الاول.

همچنان نظر به دلالت نصوص صحيح خلافت مهدی هنگام ظهورش و عیسی علیه السلام هنگام نزول اش تا آنکه حیات دارند برایشان باقی میماند.

برعلاوه مفاسد متعددی در تعین مدت برای ولی الامر وجود دارد :

1 –در تناقض با نصوص شرعی و منهج خلفای راشدین قرار میگیرد، و مفسده بزرگ از مخالفت با هدایت و حق وجود ندارد.

2 –تعین مدت برای خلافت ، از امور بدعی و محدث و از شیوه و منهج کفار و مشرکین میباشد ، که مسلمان شدیداً از پیروی و مشابهت در امور با مشرکین و غیر مسلمانان منع و برحذر شده اند.

3 –در تعین مدت برای خلافت ؛ ولی الامر نمیتواند تا امور حکومت و امت را بتدریج و طبیق برنامه هایش به پیش ببرد ، زیرا اصلاح بسیاری از امور بمدت های طویل نیازمند میباشد ، و اگر مدت خلافت اش بپایان برسد ، امکان عدم اصلاح آن موارد به نظر میرسد ، بدلیل اینکه خلیفه بعدی شاید روش دیگری را در پیش گیرد که موازی با شیوه خلیفه قبلی نبوده یا حتی متضاد بآن باشد.

4 –در تعین مدت برای خلافت امکان بدتر شدن اوضاع نیز میرود ، بدلیل اینکه خلیفه قبلی که بعداز 5 یا 7 ...سال تجارب کافی در امور دولت و سیاست، و راه حلهای مشکلات امت و دفع مفاسد از آنها را پیدا میکند همان وقت عزل میشود ، و خلیفه جدید که هیچ تجربه ندارد رویکار میآید ، که دریجا امکان بدتر شدن اوضاع نسبت به بهترشدن آن زیاد است.

5 –در تعین مدت برای خلافت امکان دارد که حرص و کوشش برای طلب امارت و خلافت در میان مردم زیاد میشود ، و این امر باعث ضعیف و تساهل در اطاعت از خلیفه ئی برحال میگردد.

6 –تعین مدت برای خلافت مانع قدرتمندی دولت میشود ، زیرا انتقال قدرت بصورت متواتر از یك دست به دست دیگر و عدم تمرکز و حفظ آن برای مدت طولانی سبب ضعف و حتی نابودی قدرت میگردد.

تبصره: **حالا اگر گفته شود که امیر عام برای مسلمانان موجود نمیباشد و همینطور شوری (اهل حل و عقد) نیز منعقد نیست ، پس چگونه خلیفه یا ولی الامر مسلمانان تعین شود؟**

در جواب میگویم: چون زمانیکه خلیفه و ولی الامر مسلمانان مجمع علیه موجود نباشد ، تا کسی را جانشین خویش تعین کند ، بناً لازم است تا تعین خلیفه از طریق شوری (اهل حل و عقد) صورت گیرد ، همانطوریکه بعد از رحلت نبی صلی الله علیه وسلم چنین شوری هر چند به اسم مسمی نبود در سقیفه بنی ساعدة جمع شدند و برای انتخاب خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مشوره کردند که بعداز مشوره در نخست پنج نفر از کبار اصحاب با ابوبکر صدیق بیعت کردند[127] ، و سپس سایر مردم به اتباع ازین پنج نفر با ابوبکر بیعت نمودند و ابوبکر به عنوان اولین خلیفه راشده تعین گردید[128] .

اما در مورد اعضای شوری اهل حل و عقد همانطوریکه قبلاً نیز یاد آوری نمودیم ، باید از صالح ترین و با تقوی ترین اشخاص که شروط خلیفه در وجود وی جمع باشد تعین گردند، اما در عصر حاضر که صداق و امانت غائب گردیده است چه کسانی مستحق عضویت در شوری (اهل حل و عقد) میباشند؟

باز هم میگویم که برای دریافت اشخاص مستحق در شوری (اهل حل و عقد) به قرآن و سنت و هدایت الله و روسولش صلی الله علیه وسلم رجوع میکنیم.

الله عزوجل میفرماید:{**وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**}.

ترجمه: ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکرده ایم مگر بدان خاطر که بیان کنی برای آنان آنچه را که در آن اختلاف کرده اند ، و (هم بدان خاطر که) هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.

و میفرماید:{**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**}.

ترجمه : و ما برتو کتاب (قرآن) را نازل کردیم تا بیانگر و وضاحتی باشد برای شما در همه چیز و امور ، و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده برای مسلمانان.

و قرآن: بهترین و صادق ترین و افضل ترین هدایت شده گان ، برعلاوه صفات ایمان ، توحید ، اتباع ، ولاء و براء ، صبر و انفاق و صلاة .... علماء و مجاهدین را توصیف کرده است:

1 – **مجاهدین:** جهاد از برجسته ترین صفات مؤمنین و صادقان به دین الله و اتباع از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد ، زیرا در میدان جهاد في سبیل الله جهت اعلای کلمة الله جز مؤمنین و دوستداران شریعت نبی صلی الله علیه وسلم نمیروند و دنیا و متاع آنرا پشت پا نمیزنند ، و هیچ کسی

---

[127] . عمر بن خطاب ، أبو عبيدة بن الجراح ، أسيد بن حضير ، بشر بن سعد ، سالم غلام آزاد شده أبي حذيفه رضى الله عنهم.

[128] . الأحكام السلطانية للمآوردي. ص 23.

جز چنین مرمان خود را در درد و مشقت های ناشی از جهاد گرفتار نمی سازند و کسانی هستند که مرگ را در راه الله دوست دارند و از فتنه ای وهن (که همانا محبت با دنیا و متاع آن و کراهیت از مرگ است) در امان میباشند ، و کسانی هستند که شهادت در راه الله و اعلای کلمة الله را بهتر از ذلت در زیر پا و پرچم طواغیت و کفار و قوانین و نظام کفری ایشان میدانند ، ایشان کسانی هستند که در میان کوه ها و مغاره ها و جبهات الله تعالی را به وحدانیت یاد میکنند و در حفظ و خدمت و نصرت دین الله و اطاعت از آن میباشند، اگر یك جبهه و پناه گاه ازدست ایشان رفت ، بسوی پناه گاه و جبهه دیگر برای احیاء و اقامه فریضه جهاد میروند ، اما هرکز از جهاد رو نمیگردانند، آنان کسانی هستند که خانواده ، مال و اوطان خویش را بخاطر کسب رضای الله و اقامه احکام دین الله و شریعت نبی صلی الله علیه وسلم ترك نموده اند و خویشتن را به الله فروخته اند ، آنان کسانی هستند که همواره مورد رحمت الله قرار گرفته و هدایت نصیب ایشان میباشد و قیامت بریا نمیشود مگر اینکه آنان برحق و هدایت بوده و استوار در راه الله میجنگند ، و آنان کسانی هستند که الله یك فرد ایشانرا در برابر ده فرد از دشمنان شان وعده نصرت و پیروزی داده است

طوریکه الله متعال میفرماید: {**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**}.

ترجمه: کسانیکه در راه ما (و رضایت و پیروزی دین) جهاد کرده اند ، البته آنانرا بسوی راه های که ما منتهی میشود (یعنی بسوی حق) هدایت کرده ایم ، و بی گمان که الله با محسنان است.

بناً نظر به این آیت مجاهدین صفت احسان را نیز در خود دارند ، و احسان همانا عبادت الله است گوئی او را میبینی[129]، و این صفت یعنی احسان صفت علوی ایمان است.

امام بغوي در تفسیرش (256/6) میگوید: ***{ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا } الذين جاهدوا المشركين لنصرة ديننا، {لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا} لنثبتنهم على ما قاتلوا عليه. وقيل: لنزيدنهم هدى كما قال: "ويزيد الله الذين اهتدوا هدى" (مريم-76) ، وقيل: لنوفقنهم لإصابة الطريق المستقيمة، والطريق المستقيمة هي التي يوصل بها إلى رضا الله عز وجل. قال سفيان بن عيينة: إذا اختلف الناس فانظروا ما عليه أهل الثغور[130]، فإن الله قال: { وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا}.***

ترجمه: {کسانیکه در راه ما جهاد کرده اند}، یعنی: کسانیکه با مشرکین برای نصرت و یاری رسانی دین ما جهاد میکنند ، {آنرا بسوی راه که به مان منتهی میشود هدایت میکنیم}، یعنی: ایشانرا بخاطر امر و چیزیکه میجنگند استوار میگردانیم ، و یا : در هدایت ایشان افزایش بعمل میآوزیم ، همانطوریکه

---

129. مسلم.

130. الثغور : ج الثغر: و آن مکانی است که حد فاصل میان شهر مسلمانان و کفار میباشد /النهایة لابن اثیر.ص213/1، و مراد از آن مجاهدین خطوط مقدم جهاد با دشمن میباشد.

الله متعال میفرماید: و الله در هدایت هدایت شده گان زیادت بعمل میآورد (مریم -76) ، و یا : ایشانرا توفیق قرار گرفتن در راه مستقیم نصیب میگردانیم ، و راه مستقیم همانا راهی است که به رضایت الله عزوجل بیانجامد ، و سفیان بن عیینة میگوید: هنگامیکه مردم با هم در امور اختلاف کردند پس ببین کسانیکه در خطوط مقدم جهاد در راه الله هستند برچه قرار دارند ، زیرا الله گفته است: {کسانیکه در راه ما جهاد کرده اند آنانرا براه خود هدایت میکنیم}.

و الله متعال در صفت و حق بودن مجاهدین میفرماید:{**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**}.

ترجمه: ای کسانیکه ایمان آورده اید! هرکس از شما که از دین خود باز گردد (و از ایمان به کفر گراید) الله و قومی را خواهد آورد که الله دوستشان میدارد و آنان هم الله را دوست میدارند ، با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران شدید و سختگیرند ، در راه الله جهاد میکنند و از ملامت هیچ ملامت گری نمی هراسد ، این فضل الله است که برای هرکسیکه بخواهد میدهد و او گشایشگر داناست.

و میفرماید: {**لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا**}.

ترجمه: آنعده مؤمنان اهل صحت و غیر نقصان در بدن و دید که (بجهاد نمیروند و در خانه های خویش) می نشینند ، با آن مجاهدان که در راه الله با مال و جال خود جهاد میکنند یکسان نیستند ، الله مجاهدین را که در راه الله با مال و جان خویش جهاد میکنند با بخشیدن مرتبه والائی به ایشان نسبت به نشته گان فضلیت داده است ، در حالیکه الله برای همه مؤمنان (مجاهد و غیر مجاهد) وعده ئی نیکو داده است ، اما الله مجاهدین را نسبت به قاعدین (نشته گان و جهاد گریزان) پاداش عظیمی داده است.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **إن في الجنة مائة درجه أعدها الله للمجاهدين في سبيله بين كل درجتين كما بين السماء و الأرض**[131] ».

ترجمه: همانا در جنت صد درجه است که الله آنرا برای مجاهدین در راه خویش آماده ساخته است ، که میان هر دو درجه فاصله میان آسمان تا زمین است.

و الله متعال در مورد صدق ایمان و صدق عمل مجاهدین میفرماید:{**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**}.

ترجمه: مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به الله و رسولش ایمان آورده اند ، سپس هرگز شك و تردیدی به خود راه نداده اند ، و با مال و جال خویش در راه الله به جهاد و قتال پرداخته اند ، و آنان حقیقتاً از صادقان هستند ،

---

131 . البخاري.

(کسانیکه به عهد خویش وفاء میکند و به گفتار خویش عمل مینمایند ، و در ادعای خویش راست هستند و ایمان در قلب هایشان داخل شده است).

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **ألا أخبركم بخير الناس منزلة ، رجل آخذ بعنان فرسه في سبيل الله. و في رواية: رجل آخذ بعنان فرسه حتى يموت أو يقتل**[132]؛ – **ألا أخبركم بخير الناس منزلة بعده رجل معتزل في غنيمة له**[133] **يقيم الصلاة ، يؤتي الزكاة و يعبد الله لا يشرك به شيئاً**[134]».

ترجمه: آگاه باشید! شما را از بهترین مردمان در جایگاه و منزلت آگاه میگردانم؟ مردی که عنان اسپ اش را برای جهاد في سبیل الله گیرد (و بجهاد برود) و در روایت دیگر: کسی که عنان اسپ اش را گیرد (و بجهاد في سبيل الله برود) تا آنکه بمیرد یا کشته شود؛ آگاه باشید! شما را به بهترین مردمان بعداز آن خبر میدهم ! مردی که (در هنگام بریائی فتنه ها) با گوسفندان اندکی گوشه نشینی نموده است ، نماز را بریا میدارد ، زکات اموال خود را بیرون میکند ، و الله را عبادت نموده و به او شریك قرار نمیدهد.

و میفرماید:«**خير الناس في الفتن رجل آخذ بعنان فرسه خلف أعداء الله يخيفهم و يخيفونه**[135]».

ترجمه: بهترین مردمان در هنگام برپائی فتنه ها مردی است که قیضه اسپ اش را گرفته به دنبال دشمنان الله برود ، و آنانرا بترساند و آنان نیز از او بترسند.

و الله متعال در مورد منزلت مهاجرین و مجاهدین میفرماید:{**الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**}.

ترجمه: کسانیکه ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه الله با مال و جان خویش به جهاد پرداختند ، دارای منزلت و درجه ئی والاتر در پیشگاه الله میباشند ، و ایشان همان رستگاران (و به مقصد رسیده گان) هستند.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**أن الهجرة لا تنقطع ما كان الجهاد–وفى رواية– مادام العدو يقاتل**[136]».

ترجمه : هجرت (در راه الله) قطع نمیگردد تا هنگامیکه جهاد بریا است، در روایت دیگر آمده است – تا زمانیکه دشمن مقاتل وجود دارد.

و میفرماید:«**لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا** [137]».

[132] . صحيح الترغيب: 2737.
[133] . غنيمة : اي غنمه القليلة/ الزرقاني– 11/3.
[134] . رواه أحمد ، الجهاد لابن أبي عاصم: 152، صحيح الجامع:2601.
[135] . رواه الترمذي ، صحيح الترغيب:3292.
[136] . رواه احمد:1671، ابن حبان.السلسلة الصحيحة:1674.

ترجمه: هجرت قطع نمیگردد تا هنگامیکه توبه قطع نگردد، و توبه قطع نمیشود تا آنکه آفتاب از مغرب طلوع کند.

و در حدیث دیگر میآید«**لن تنقطع الهجرة ما قوتل الكفار**[138]».

ترجمه: هجرت قطع نمیشود تا هنگامیکه کفار میجنگند.[139]

و در مورد صدق ایمان مجاهدین میفرماید:{**لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ، إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ**}.

ترجمه: آنانکه به الله و روز آخرت ایمان دارند ، برای جهاد در راه الله با مال و جان خویش از تو اجازه نمیگیرند (زیرا جهاد واجب است و در کسب واجب اجازه لازم نیست) و الله نیز آگاه از متقیان بوده و آنان را میشناسد ، بلکه تنها کسانی از تو اجاره میخواهند (در جهاد شرکت نکنند) که به الله و روز آخرت ایمان ندارند و قلب هایشان دچار شك و تردید است ، و در حیرت و سرگردانی خود بسر میبرند.

و نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **لا تزال طائفة من أمتي أمة قائمة بأمر الله ، و في رواية: منصورين– لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتى يأتيهم أمر الله و هم على ذلك**[140]».

ترجمه: جماعتی از امت من پیوسته استوار در رعایت احکام الله و در روایتی دیگر– در نصرت الله و پیروزی قرار دارند ، هیچ فردی از کسانیکه آنانرا فرو گذاشته است و یا با ایشان مخالفت میورزد ، ضرر رسانیده نمیتوانند ، تا آنکه امر الله (برای قیام قیامت) فرا میرسد و ایشان همچنین بر حق استوار هستند.

و میفرماید:«**لن يبرح هذا الدين قائمة يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتى تقوم الساعة**[141]».

ترجمه: برپائی این دین قائم هرگز زوال نمی پزیرد و همیشه جماعتی از مسلمانان به جهاد و قتال خویش ادامه میدهند تا آنکه قیامت برپا میشود.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة**[142]».

ترجمه: جماعتی از امت من همواره بر حق بوده و قتال و جهاد میکنند، تا آن روز که قیامت فرا میرسد.

و میفرماید:«**لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق، ظاهرين على من ناواهم حتى يقاتل آخرهم المسيح الدجال**[143].».

---

137. صحیح ابو داود:2479.

138. سنن کبری للنسائی: و صحیح الجامع: 5218-1687.

139. موضوع عدم انقطاع هجرت را بدان خاطر یاد آور شدیم که بعضی افراد هجرت را بعداز فتح مکه منقطع میدانند.

140. البخاری.

141. صحیح الجامع:7295

142. مسلم. صحیح المشکاة:5507.

143. صحیح الجامع: 7994-2526.

ترجمه: هرگز طائفه از امت من زوال نمی پذیرد و بر حق قتال –جهاد– میکنند، و صادق در نیات شان بوده تا آنکه آخرین فردی از ایشان مسیح دجال را میکشد.

و بسیاری از نصوص دیگر از کتاب و سنت در تأیید مجاهدین و مهاجرین وجود دارد که بیانگر هدایت و صدق ایمان و فضلیت و برتر بودن آنان بر سایر مسلمان میباشد، و اینکه الله آنانرا دوست دارد و آنان الله را دوست دارند ، به معنی رضایت الله ازیشان و برحق بودن آنان میباشد ، زیرا الله صرفاً از دو طائفه اظهار رضایت کرده است که همانا صحابه رضی الله عنهم و مجاهدین در راه الله است.

پس مجاهدین در هر زمان طائفه ای منصوره ، اهل فضلیت و صداقت و هدایت یافته گان هستند، خصوصاً درین زمان که فتنه ها شیوع یافته ، هرج ظهور نموده است، امانات ضایع میگردد ، دروغ و وعده خلافی عام گردیده است ، و منافقین در میان مسلمانان افزایش یافته است، و حفظ دین و پابندی به احکام آن خیلی مشکل شده است.

2 – **علماء** : علماء رهبران و پیشوایان مردمان بوده و بهترین ایشان و ورثه انبیاء و کسانی هستند که الله در حق ایشان خیر اراده نموده است.

آنان کسانی هستند که الله شناخته و دین او و شریعت نبی او و صلی الله علیه وسلم را میدانند و به حق بودن آنان شهادت میدهد ، و الله متعال شهادت عالم را با شهادت ملك مساوی قرار داده است، طوریکه میفرماید: {**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**}.

ترجمه: الله گواهی میدهد که هیچ اله و معبودی جز او نیست ، ملائك و صاحبان علم نیز این را گواهی میدهند، که عدالت رفتار نموده و استوار میباشد و جز او هیچ اله و معبودی بر حق نیست و او توانا و حکیم است.

و آنان کسانی هستند که از الله تقوی و ترس دارند و حقیقت این ترس ایشان را الله نیز تأیید مینماید: {**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**}.

ترجمه: جز اینست که از بنده گان الله فقط عالمانند که از او میترسند.

و مراد از خشیت علماء از الله درینجا: ترس آنان از عدم اطاعت الله و عدم رعایت احکام دین او و ترس از اعراض کتاب و سنت میباشد ، زیرا که آنان به حقیقت به این کتاب معرفت حاصل کرده اند ، پس با اخلاص و تقوی بدون نفاق و ریاء الله را عبادت میکنند و راه هدایت را اختیار مینمایند ، بناً متقی ترین و مخلص ترین مردمان در عبادت و اطاعت و آگاه ترین مردمان در حق و باطل علماء هستند.

و از تبعات این آیت آنست که علماء اکثراً اولیاء الله میباشند، طوریکه الله متعال میفرماید:{**أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ**}.

ترجمه: بیگمان اولیاء (دوستان) الله نه هراسی بر آنان است و نه هم غمگین میشوند ، آنان کسانیند که ایمان آورده اند و تقوی (ترس از الله) را پیشه کرده اند.

و علماء با سایر مردمان برابر نیستند ، از در فضلیت و تقوی و نه در عبادت و ایمان ، و نه در جایگاه و منزلت دنیوی و اخروی، همانطوریکه الله متعال میفرماید:{**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**}.

ترجمه: آیا کسانیکه میدانند با کسانیکه نمی دانند برابر هستند ، بلکه تنها صاحبان خرد پند و اندرز میگیرند.

و علماء کسانی هستند که در فضلیت و برتر در درجه بلند تری از دیگران قرار دارند ، همانطوریکه الله متعال

و میفرماید:{**يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**}.

ترجمه: الله کسانی از شما را که ایمان آورده است که برایشان علم داده شده است به درجات بلندی رفعت میدهد و بالا میبرد.

یعنی: کسانیکه از اهل ایمان و علم هستند در درجات عالی از کرامت و احترام در دنیا و پاداش آخرت از سایر کسان رفعت میآبند.

و علماء کسانی هستند که در قلب هایشان تصدیق آیات الله است ، و کلام الله را میدانند ، و مراد الله را از آن درك میکنند ، و به فقه آن آگاهی کامل دارند پس قرآن را میخوانند و حق آنرا با فهم آیات آن و عمل به آن اداء میکنند، طوریکه الله متعال میفرماید:{**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ**}.

ترجمه: بلکه (این قرآن) مجموعه از آیات هویدا و روشنی است که در سینه های کسانیکه علم برایشان داده شده است میباشد ، و جز ظالمان آیات ما را انکار نمیکنند.

اما از نبی صلی الله علیه وسلم در فضلیت علم و علماء روایات زیادی موجود است:

طوریکه میفرماید: «**من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين**[144]».

ترجمه: کسی را که الله بخواهد خیری به او ارزانی نماید برایش در دین فقاهت (دانائی) نصیب میگرداند.

و مفهوم برعکس آن چنین است: کسی را که الله به او اراده خیر ننموده باشد او را فقاهت (علم) در دین نصیب نمی گرداند.

و میفرماید:« **من سلك طريقا يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً من طرق الجنة ، و إن الملائكة لتضع أجنحتها رضا لطالب العلم ، و إن العالم ليستغفر له من في السماوات و من في الأرض ، و الحيتان في جوف**

---

[144] . متفق عليه.

الماء ، و إن فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب ، إن العلماء ورثة الأنبياء[145]».

ترجمه: کسیکه شیوه را اختیار کند که توسط آن علم (دین) را میجوید ، الله شیوه از شیوه های را اختیار میکند که وی را داخل جنت گرداند ، و ملائك بخشنوی بال های خویش را برای طالب علم هموار میگرداند، و برای عالم اهل آسمانها و زمین و ماهیان در میان دریا طلب مغفرت میکنند ، و فضلیت عالم بر عابد به مانند فضلیت مهتاب شب چهارده بر سایر ستاره گان است ، و علماء وارثین انبیاء هستند.

و این حدیث بزرگی در بیان فضلیت و منزلت علم و علماء میباشد.

ابن قیم میگوید: {العلماء ورثة الانبياء}، دلیل برآنست که ایشان نزدیك ترین مردمان در فضلیت ، منزلت و جایگاه به انبیاء هستند ، زیرا نزدیك ترین کسان به مورث (میت) ورثه آنها میباشند ، از همین جهت ایشان مستحق در میراث از وی نسبت به دیگران میباشند ، همینگونه علماء مستحق ترین و نزدیك ترین مردمان نسبت به نبی صلی الله علیه وسلم و سائر انبیاء و سائر انبیاء (در فضلیت و هدایت) میباشند[146].

و میفرماید:« **فضل العالم على العابد كفضلى على أدناكم**[147]».

ترجمه: فضلیت عالم بر عابد به مانند فضلیت من نسبت به ادناترین شما است.

درینجا فضلیت عالم بر عابد. نه مردمان عام. کسیکه شب و روز در مسجد بوده و نماز میخواند و قیام الليل دارد ، روزه میگیرد و استغفار و توبه میکند ، به مانند؛ فضلیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ادنا ترین مردمان است.

و در روایت دیگر نبی صلی الله علیه وسلم عالم را با مجاهد في سبيل الله دریك درجه قرار میدهد و میفرماید:« **من دخل مسجدنا هذا ليعلم خيراً ، او ليُعلمه ، كان كلمجاهد في سبيل الله**[148]».

ترجمه : کسیکه به این مسجد ما داخل میشود تا خیری را بیآموزد و یا بیآموزاند ، به مانند؛ مجاهد في سبيل الله است.

و علماء اشخاصی هستند که نجات و هدایت مردم به آنان وابسته بوده و مستحق رهبری آنان هستند، طوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:« **إن الله لا يُقبض العلم أنتزاعاً ينتزعه من العباد ، ولكن يُقبض العلم**

145 . رواه أبوداود، ابن ماجه، صحيح سنن الترمذي:2684.

146 . مفتاح دار السعادة و منشور ولاية العلم و الإرادة، و مدارج السالكين582/1.

147 .صحيح سنن الترمذي: 2685.

148 . رواه ابن أبي شيبة في المصنف:34618، و الحاكم في مستدرك 91/1. صحيح ابن حبان: 87 – قال شيخ الألباني في تعليقه (حسن).

بقبض العلماء ، حتى إذا لم يبق عالماً، أتخذ الناس رءوساً جهالا ، فسئلوا ، فأفتوا بغير علم فضلوا و أضلوا[149]».

ترجمه: همانا الله علم را از سینه ای بندگان خود محو نمی کند، بلکه با ازمیان برداشتن علما آنرا از بین مي برد. و وقتي که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را در رهبری خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند وهم دیگران را به گمراهی می کشند.

و حسن میگوید: ***الدنیا کلها ظُلمة إلا مجالس العلماء.***

ترجمه: دنیا همه ای آن تاریکی است جز مجالس علماء.

بناً نظر به دلالت نصوص که متذکر گردیدیم و غیره نصوص متعددی دیگری که درینمورد موجود است ، ثابت میگردد ، مجاهدین که صادق ترین مردمان در دعوی ایمان خویش هستند ، و علمائی که در میان و یا تأیید مجاهدین قرار دارند ، مستحق ترین کسان در عضویت شوری (اهل حل و عقد) و تعین خلیفه و ولی الامر بر مسلمانان میباشند.

زیرا ایشان اهل هدایت ، تقوی و صداقت و فضلیت بر سائر مردمان هستند ، خصوصاً درین عصر حاضر که عصر فتنه ها و ضیاع امانات و عهود میباشد ، و انتخاب و تعین خلیفه يك وجیبه امانت بزرگ و عظیم الهی است. طوریکه میفرماید:{**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَاوَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**}؛ ترجمه: بیگمان الله شما را دستور میدهد که امانات را به اهل آن بسپارید ، و چون میان مردم حاکم (و یا به قضاوت نشستید) به عدالت حکم کنید.

اما در مورد اینکه خلیفه مسلمانان یا امیر عام ایشان در عصر حاضر چه کسی میباشد؟

باید بگویم: در عصر حاضر مسلمانان دارای امیر عام و خلیفه عام که با وی بیعت کبری صورت گرفته باشد ، وجود ندارد اما باید دانست که جهاد تا روز قیامت با بر و فاجر وجود خواهد داشت ، و اطاعت از امیر هر گروه (امارت یا تنظیم)[150] بر همان گروه واجب بوده تا آنکه وعده رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قیام خلافت راشده بر منهاج نبوه تحقق یابد ، و همینطور فریضه جهاد و مجاهده در ازبین بردن هرگونه فتنه تا آنکه دین همه از آن الله گردد نیز اداء گردیده باشد.

همانطوریکه نبی صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**تکون النبوة فیکم ما شاء الله أن تکون ، ثم یرفعها الله إذا شاء أن یرفعها ، ثم تکون خلافة علی منهاج النبوة ، فتکون ما شاء أن تکون ، ثم یرفعها إذا شاء أن یرفعها ،**

---

[149]. متفق علیه.

[150]. مانند؛ امارت اسلامی در الشیشان ، و افغانستان ، و تنظیم های جهادی در اقصاء نقاط جهان که قائم بر ادای فریضه جهاد هستند.

اما باید دانست که این اطاعت غیر از اطاعت احزاب و جمیعت های ضاله و گمراه میباشد، زیرا ساختن حزب ، جماعت و گروه ....وغیره غیر مشروع و حرام بوده و کاملاً متفاوت در ذات و مفهوم از تنظیم های جهادی و سریه های جهادی میباشد.

ثم تكون ملكاً عاضاً فيكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها ، ثم تكون ملكاً جبرياً فتكون ما شاء الله أن تكون ، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها ، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت[151]».

ترجمه: نبوت درميان شما ميباشد تا آنوقتى كه الله بخواهد باشد ، سپس برداشته ميشود هنگاميكه الله بخواهد برداشته شود ، بعداز آن خلافت به منهج (شيوه) نبوت بميان ميآيد ، پس پابرجا ميماند تا هنگاميكه الله بخواهد ، سپس برداشته ميشود هنگاميكه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهى [152] خشن و متشدد و ظالم بوجود ميآيد ، آنگاه كه الله بخواهد بوجود آيد ، سپس برداشته ميشود هنگاميكه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً پادشاهى مستبد و ستمگر بوجود ميآيد ، آنگاه كه الله بخواهد بوجود آيد ، سپس برداشته ميشود هنگاميكه الله بخواهد برداشته شود ، بعداً خلافت بر منهاج (شيوه) نبوت بوجود ميآيد ، سپس سكوت نمود.

{و كان حق علينا نصر المؤمنين}

اين مختصرى بود كه در اصل خواسته بودم آنرا بشكل يك مقاله و صرفاً در رد انتخابات ديموكراسى جمهورى بنويسم اما تقدير الله آنرا به اين شكل در آورد

از الله عزوجل مسألت داريم تا آنرا قبول نموده و آنرا كوششى از جانب ما در اداى حق قرآن و منهج (كتاب و سنت به فهم صحابه) بحساب بيآورد.

و صلى الله على نبينا و مولنا و قدوتنا محمد صلى الله عليه وسلم

أبومصعب «الخراساني»

الخميس، 27 ذو الحجة، 1434

الخميس، 31 تشرين الأول، 2013

---

[151]. السلسلة الصحيحة: 5.

[152]. العضوض: الشديد فيه عسف و عنف و ظلم للرعية./ الفائق في غريب الحديث 443/2.

فهرست

موضوع | صفحه